

فصل پنجم:

اسلام و مالکیت در بازار پول

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

پول و مشکلات اقتصادی ناشی از آن

بعد از چگونگی علاقه مالکیت زمین و دیگر منابع طبیعی، موضوع پول و علاقه به آن و کیفیت جریان آن از مشکلات عمومی اقتصادی است. با توسعه احتیاجات و تولید، برای تسهیل مبادلات و سنجش اشیای متفاوت و تعیین قدر مشترک ارزش‌ها، پول به میان آمد و نظر اول در وضع پول همین بوده است؛ ولی سپس چون پول وسیله جلب اشیای ارزش‌دار و مورد احتیاج و تأمین لذات و آرزوها شد، خود، مطلوب و مورد توجه خاص آزمندان و وسیله قدرت و بلکه برای بعضی هدف زندگی شد.

پیش از به میان آمدن پول، وسیله مبادلات فقط کالاهای مورد احتیاج طرفین بود. هرکس هرچه فراهم می‌ساخت، پس از تأمین و رفع احتیاجات خود، مازاد آن را به کالای دیگری که مورد احتیاجش بود، تبدیل می‌کرد. از این رو، مبادلات محدود بود و توزیع خود به خود به حسب احتیاج و عادلانه صورت می‌گرفت و احتکار و تمرکز ثروت پایه نمی‌گرفت، زیرا احتکار مواد زاید بر احتیاج، چون در معرض فساد است و مثنوی زایدی برای نگهداری و تهیه مکان لازم دارد و بعد هم می‌بایست فقط با کالاهای دیگر معاوضه شود، سودبخش نبود.

در مبادلات به وسیله پول این مشکلات نیست و صاحب پول می‌تواند کالای ارزان را به موقع بخرد و برای مدتی نگه‌دارد، سپس به هر قیمتی که خواست به مشتری بفروشد و دوباره کالاهای دیگران را ارزان به دست آورد و از این احتکار متناوب و خرید و فروش آزاد و بی‌مانع می‌تواند هرچه بیشتر پول سبک‌بال را به دام اندازد و آن را به میل و هوای خود پرواز دهد تا کالاهای دیگر را جلب کند. آزمندان با به دست آوردن این سررشته قدرت

توانستند بازارهای معیشت عامه را از وضع عادی و طبیعی خارج کنند و معاملات را برحسب آزمندی و عرضه و تقاضای کاذبانه به گردش درآورند. نقش پول در همین حد متوقف نمی‌شود. پول که در ابتدا برای نشان‌دادن ارزش واقعی در میان اشیا وضع شده بود و باید مانند خون، آسان در شریان اقتصادی اجتماع بگردد، همین که هدف و مطلوب با لذات شد، محبت آن بر دل‌هایی که نقش ایمان و حق‌پرستی و خیرخواهی بر آن‌ها ثابت نیست، می‌نشیند. از این جهت، آزمندان راه‌های دیگری بیش از آنچه معمول بوده، برای جلب و ذخیره آن پیش می‌آورند که زیان‌آورتر و ریشه‌دارتر از همه آن‌ها رباخواری است. از این راه قدرت ثروت و اقتصاد عمومی در دست رباخواران متمرکز می‌شود و ارزش واقعی اشیا در نظر گرفته نمی‌شود و توازن عرضه و تقاضا و ارتباط تولید با توزیع یکسره مختل می‌شود. این آزمندان با سرنگ پول، از طریق رباخواری، خون اقتصادی را از پیکر عموم طبقات مولد، که دست و پای فعال و پیش‌برنده اجتماع‌اند، می‌کشند و به پیکر فریه و طفیل بر اجتماع خود تزریق می‌کنند. عواقب و آثار این ناموزونی را خدا می‌داند و تاریخ ملل آن را نشان داده است.

چنان‌که مالکیت نامحدود زمین و منابع طبیعی آن منشأ تیولداری (فتودالیسم) است، ریشه و منشأ سرمایه‌داری ناموزون نیز پیوسته رباخواری بوده است و در اوضاع و احوال مختلف اقتصادی، این دو (تیولداری و سرمایه‌داری) گاه با هم و گاه به دنبال یکدیگر یکی منشأ دیگری شده.^۱ پیش از آنکه سر رشته پول به دست آید و رباخواری رایج شود، چون مبادلات کالا به کالا بوده، احتکار مواد مورد احتیاج عموم هم، از جهت اشخاص، ماده و زمان، محدود بوده است؛ تنها کسانی می‌توانستند احتکار

۱- مسلم است که در تاریخ تیولداری پیش از پیدایش پول و رباخواری بوده؛ ولی هیچ دلیلی نمی‌توان یافت که پس از آن، همیشه و در همه جا، سرمایه‌داری (بورژوازی) در طول تیولداری (فتودالیسم) و از آن تحول یافته باشد. منشأ سرمایه‌داری مخصوص غرب نخست تیولداری و سپس پول‌ها و طلا و نقره‌ای بود که از راه رباخواری و غارت دیگران به دست آمد. کشف آمریکا و سرازیر شدن سیل طلا و نقره آن سرزمین پایه استعمار جباران داخلی و استعمار خونخوار خارجی شد.

کنند که فرآورده‌های خاص آنان برای مدت محدودی بیش از احتیاجشان باشد و چون به کالاهای دیگر احتیاج داشتند، مجبور بودند که مواد احتکارشده را - که بسا هنوز در معرض فساد قرار نگرفته - به فروش برسانند. بعد از آنکه سرشته پول به دست سودجویان آمد، به وسیله پول توانستند هم احتیاجات خود را رفع کنند و هم بیش از احتیاج خود کالاهای دیگران را ارزان به دست آورند و برای مدت بیشتری آنها را احتکار کنند و با قیمت بیشتری بفروشند. بنابراین، در وضع جدید، دیگر نگرانی فاسد شدن کالای احتکاری و ضرر سرمایه اصلی (که سابقاً فقط کالا بود) در میان نیست؛ چون سرمایه به صورت پول درآمده و صاحب پول (سرمایه ثابت نسبت به کالا) می‌تواند به اقتضای زمان و وضع کالای موجود، آن را با سود کمتر و حتی ارزان‌تر از قیمت معمول بفروشد تا کالای دیگری که برای احتکار مناسب‌تر و سود آینده‌اش بیشتر باشد، بخرد.

با این همه مشکلات و نابسامانی‌ها و ستم‌هایی که رباخواری و تمرکز پول همیشه و در همه‌جا پیش آورده - که می‌توان با دقت نظر گفت که اصل و ریشه بیشتر یا همه مشکلات اقتصادی و اجتماعی [همین رباخواری است] هنوز مصلحین خیراندیش و صاحب‌نظران و قانونگذاران عرفی در دنیای قدیم و جدید به آن، چنان‌که باید، توجه نکرده‌اند.

از وقتی که پول و ربا رایج شده، در مراکز اجتماع، برای رباخواری و جمع آن حد و قیدی (جز در مواقع و در مدت محدودی) سراغ نداریم. کار رباخواری، در قرون گذشته و در کشورهای بزرگ، مانند یونان و رم، به آنجا رسید که مدیون وقتی که از ادای دین و سود مضاعف آن عاجز می‌ماند، خود و گاه با زن و فرزندش به ملک طلبکار رباخوار درمی‌آمد! قوانین و حکومت‌ها هم یا در برابر این جنایت‌ها ساکت بودند یا آنها را امضا می‌کردند. تا آنجا که مردم بی‌پناه به جان آمدند و در یونان و رم انقلاب‌های خونین درگرفت و بر اثر آن قوانینی برای تحدید سود ربا وضع و روش جابرانه تملک مدیون لغو گردید.^۱

۱- لغو این روش و تحدید سود ربا را به سولون، قانونگذار و حکیم یونانی، نسبت می‌دهند.

ربا، در قوانین دینی و شرایع الهی، بیش و پیش از قوانین عرفی و قاطع‌تر تحریم شده است. تورات در چندین مورد ربا را صریحاً تحریم کرده، ولی متأسفانه تحریم رباخواری در تورات منحصر به قوم یهود است و بلکه صریحاً گرفتن سود ربا را از دیگران (غیر بنی اسرائیل) تجویز کرده است. در انجیل به عکس تورات، از زبان حضرت مسیح (ع) قرض دادن به دیگران، حتی دشمنان را بدون مطالبه سود توصیه کرده است. بعد از پیشرفت دعوت مسیح در غرب و تأسیس کلیساها، سران آن‌ها این دستور و موعظه حضرت مسیح را حکم تحریم اعلام کردند. سختگیری کلیسا درباره رباخواری به آن حد رسید که رباخوار و کسی را که آن را حلال می‌دانست، ملحد و خارج از دین شمردند. بعضی از مسیحیان، رباخوار را تا آن حد پست و پلید می‌دانستند که بعد از مردن او از کفن و دفنش خودداری می‌کردند. بعد از تحریم قطعی ربا از طرف کلیسا، قانون مدنی و عرفی اروپا، در سال ۱۷۸۹م از آن پیروی کرد و پس از آن در سراسر کشورهای مسیحی در قرون وسطا رسماً رباخواری ممنوع بود. در سال ۱۵۹۳م معاملات ربوی با سرمایه و اموال افراد ناتوان قانوناً مجاز گردید. پس از آن، این اجازه از سرمایه ناتوانان به دیگر سرمایه‌داران سرایت کرد تا

۱- «سفر خروج» (باب ۲۲، بند ۲۵) می‌گوید: «اگر نقدی به فقیر از قوم من، که همسایه تو باشد، قرض دادی، مثل رباخوار با او رفتار مکن و هیچ سودی بر او نگذار.» در «سفر لاویان» (باب ۲۵، بند ۳۵) می‌گوید: «از او (برادرت) ربا و سود مگیر و از خدای خود بترس تا برادرت با تو زندگی کند.» در «سفر تثبیه» (باب ۲۴، بند ۱۹ و ۲۰): «برادر خود را به سود قرض مده، نه به سود نقره و نه به سود آذوقه و نه به سود هر چیزی که به سود داده شود. غریب را می‌توانی به سود قرض بدهی، اما برادر خود را به سود قرض مده، تا بیهوش، خدایت در زمینی که برای تصرفش داخل آن می‌شوی تو را به هرچه دستت را بر آن دراز کنی برکت دهد.» بنابر مضمون و صریح این دستورات، ربا فقط در بین بنی اسرائیل تحریم شده و سود رباگرفتن یهود از غیر قوم خود اجازه داده شده است. این اجازه تورات که «غریب را می‌توانی به سود قرض بدهی» با خوی یهود بس سازگار آمده است. از این رو، در میان ملل دیگر پراکنده می‌شوند تا با رباخواری و دیگر کارهای شریف! خون اقتصادی آنان را بمکنند. بدیهی است که جنبندگان انگلی یا باید در پیکر زندگان دیگر به سر برند، یا از غذای زاید آنان تغذیه کنند.

۲- در انجیل «لوقا» (باب ۶، بند ۳۵) از زبان مسیح آمده است: «بلکه دشمنان خود را محبت و احسان کنید و بدون امید عوض قرض دهید، زیرا که اجر شما عظیم خواهد بود و پسران حضرت اعلی خواهد بود، چون که او با ناسپاسان و بدکاران نیز مهربان است.»

آنکه سلاطین و سرمایه‌داران بزرگ و حتی بعضی از سران کلیسا،^۱ عملاً حکم منع ربا را نقض کردند. ولی منع قانونی آن رسماً از میان نرفته بود. در پایان قرون وسطا و آغاز نهضت اروپا، اعتراضات به منع قانونی ربا شروع شد تا پس از انقلاب فرانسه که در واقع انقلاب بر ضد کلیه امتیازات و رسوم دینی و عرفی بود، در اکتبر ۱۷۸۹م یکی از منشورات مجمع عمومی، یکسره قانون و حکم منع ربا را الغا کرد و رباخواری را در حدود قانونی خاصی اجازه داد. این اجازه رسمی و قانونی راه‌های رباخواری را در اروپا باز کرد. معاملات ربوی در آغاز تحولات صنعتی با پول‌هایی که از طرق مختلف و سرزمین‌های دیگر به اروپا سرازیر شده بود، منشأ و پایه اصلی چنان نظام سرمایه‌داری و فاصله طبقاتی‌ای شد که در تاریخ ملل سابقه نداشت.

این بود مختصری از حکم ربا در شریعت تورات، انجیل و قوانین عرفی اروپا و تحولاتی که در این حکم تا به حال پیش آمده است. از تحریم ربا در قوانین دینی و عرفی ملل قدیم دیگر اطلاع کافی نداریم. می‌توان حدس زد که هیچ قانون دینی (جز تورات نسبت به دیگران) رباخواری را رسماً و قانوناً اجازه نداده؛ ولی این مسلم است که هر جا تولید محدود و پول رایج بوده، رباخواری شایع شده است. به این سبب، همیشه در شهرها مبادلات ربوی بیش از روستاها و قصباتی است که تولید وسایل معیشت [در آن‌ها] کافی است و مبادلات جنسی انجام می‌گیرد.

در جزیر العرب قبل از اسلام ربا منع دینی نداشت و قانونی هم در میان نبود. از [زمان] مهاجرت بعضی از طوایف یهود به یثرب (مدینه) و اطراف جزیره و پس از رواج تجارت در مکه و دیگر شهرها، چون پول به دست عده‌ای آمد، قروض ربوی شایع شد. سرمایه‌داران عرب طرق رباخواری را از یهودیان می‌آموختند؛ چون اینان بودند که در جذب ثروت از راه ربا و مانند آن مهارت خاصی داشتند.^۲ بیشتر اشخاص معتبر از یهود و دیگر سرمایه‌داران

۱- مانند پاپ پی نهم، در ۱۸۶۰م.

۲- آیاتی از قرآن این خوی و پیشه مخصوص یهود را بیان کرده است؛ از جمله >>

بسیاری از اینان (یهود) را می‌بینی در

با سود کمتر قرض می‌گرفتند و به دیگران با سود مضاعف که گاهی چندین برابر اصل می‌شد، قرض می‌دادند.

اسلام و تحریم ربا

با توجه به شیوع رباخواری و قدرتی که سرمایه‌داران رباخوار به خصوص در جزیر العرب و در دو شهر مکه و یثرب که - محل و مرکز طلوع اسلام بود - داشتند، تحریم کلی و قطعی معاملات ربوی و الغای سودهای آن، مانند الغای مالکیت مطلق ارضی، یکی از فروع انقلاب بی‌سابقه فکری، اجتماعی و اقتصادی اسلام است. چنان‌که از مضمون آیات قرآن راجع به ربا استفاده می‌شود، حکم تحریم آن یکباره و دفعی نبوده و نهی قطعی از ربا، مانند دیگر احکامی که مخالف عادات و رسوم ریشه‌دار آن زمان بوده است، بعد از آماده کردن افکار و توجه به خطر و زشتی‌های آن اعلام شده (مانند تحریم قطعی شرابخواری). یکبار در سوره نساء آیه ۱۶۱ در ضمن نکوهش روش اعمال یهودیان، رباخواری منهی آنان را تذکر می‌دهد و مسلمانان را به زشتی این عمل متوجه می‌سازد. در مرحله دیگر، مورد خطاب، مردم متصف به ایمان‌اند. در این خطاب صریحاً از رباخواری مضاعف (سود بر سود و سرمایه) نهی فرموده و تهدید کرده و بر حذر داشته است: «

».

قرآن در آخرین مرحله، در آیات متوالی، پس از تمثیل و تهدید و وعید، حکم قطعی اقسام و انواع ربا و الغای سرمایه‌های ربوی را اعلام فرموده: «

«که می‌کنند.» مائده (۵)، ۶۲. «سحت» به معنی مال حرام فلاکت‌بار و بنیان‌کن و از هستی ساقط‌کننده است. همچنین »

و گرفتن آنان ربا را با آنکه از آن نهی شدند و خوردن آنان اموال مردم را به باطل

و آماده کردیم برای کافران عذاب دردناکی را.» نساء (۴)، ۱۶۱.

۱- «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هشیار باشید) ربا را اضعاف مضاعف (سود بالای سود) نخورید و از خداوند پروا بگیرید، باشد که رستگار شوید. و از آتشی که برای کافران آماده شده بپرهیزید.» آل عمران (۳)، ۱۳۰ و ۱۳۱. در این آیه از رباخواری به صورت سود مضاعف نهی شده و با دو امر «اتقوا» اعلام خطر و ترک آن را از موجبات رستگاری بیان کرده است.

«.

آیه اول وضع مغزی و عصبی افراد رباخوار را (با وضع اجتماعی مجتمعی که اقتصاد آن مبتنی بر رباخواری است) با تمثیل بارزی می‌نمایاند. این‌ها مانند دیوزدگانی (دیوانگانی) اند که نمی‌توانند به پای عقل و اراده خود برخیزند و قرار گیرند. این اختلال و ناموزونی در اعمال و حرکات از این ناشی شده که ربا را مانند بیع یا دیگر معاملات و عقود می‌پندارند،^۲ با آنکه بیع و هر مبادله‌ای

۱- «آنان که ربا می‌خورند، قیام نمی‌کنند؛ مگر مانند کسی که شیطان در اثر تماس وی را دچار خبط و اختلال کرده است. این (خبط و اختلال و وضع روحی) برای آن است که می‌گویند: بیع همانا چون رباست، با آنکه خداوند بیع را حلال و ربا را حرام کرده. پس، هر آن کسی که پندگی از پروردگارش به او رسد و باز ایستد، آنچه گذشته است برای او و کارش واگذار به خداست. و کسانی که به کار گذشته خود بازگردند، همان‌ها همراه آتش‌اند و در آن جاویدان‌اند. خداوند ربا را به نقصان و تاریکی و صدقات را به فزونی می‌برد. و خداوند کفرپیشه آلوده به گناه را دوست نمی‌دارد.» بقره (۲)، ۲۷۵ و ۲۷۶. برای فهم آیه و جهات تشبیه به تفسیر [پرتوی از قرآن] رجوع شود. آثار و اختلاف ربا را با دیگر معاملات می‌توان در این چند اصل خلاصه کرد: (۱) ربا برخلاف اصل مبادله است که هر فردی فرآورده خود را به صورت پول یا کالا برحسب احتیاج با فرآورده دیگران تبدیل می‌کند؛ (۲) با قدرت پول و سرمایه، رباخوار هرچه بیشتر سرمایه‌های عمومی را به سوی خود می‌کشاند و به دست می‌گیرد و به مقیاس تمرکز سرمایه به دست رباخوار، طبقات دیگر قدرت زندگی و تولید و سرمایه‌های معنوی را از دست می‌دهند؛ (۳) با شیوع ربا سرچشمه‌های تولید طبیعی خشک و بایر می‌ماند و قیام اقتصادی که پایه قیام اجتماع و فکر است، فلج می‌گردد؛ (۴) ربا منشأ اختلاف و دشمنی و جنگ‌های طبقاتی است که جوامع را منهدم می‌کند؛ (۵) قوای روحی و فکری رباخوار، در اثر بی‌نیازی از عمل و تدبیر و دیگران، در اثر احتیاج، از نمو و رشد باز می‌ماند. با این آثار است که در اجتماع رباخوار استقلال روحی و اقتصادی و تضامن و تفاهم از میان می‌رود و [اجتماع] نمی‌تواند مستقل و مستقیم به پای خود بایستد.

۲- آن زمان ربا را مانند بیع می‌پنداشتند، با آنکه از جهت ماهیت عقد (قرارداد) و آثاری که ربا دارد نمی‌توان آن را مانند بیع دانست. بیع تملیک عین با شرایط خاص است؛ با آنکه در ربا اصل سرمایه در ملک قرض‌دهنده باقی است به علاوه سود. امروز هم کسانی از مسلمانان می‌پندارند ربا مانند اجاره است؛ با آنکه اجاره از حیث ماهیت عقد (قرارداد) و آثار مترتب بر آن به کلی با ربا فرق دارد. اجاره، تملیک منافع است، بدون ضمانت مستأجر نسبت به عین مگر در صورت اتلاف در حالی که مدیون به مال ربوی عین مال و سود قراردادی (نه حاصل از مال را) به هر صورت باید برگرداند. [ربا] مانند مضاربه و قراض (شرکت تضامنی) هم نیست، زیرا در مضاربه

←

که به مصلحت طرفین و اجتماع باشد، حلال و قانونی است، ولی ربا چنین نیست. پایان آیه اعلام عفو از گذشته و وعده آتش برای آینده رباخواری است. آیه دوم پیشگویی عاقبت رباست که رو به محاق (نقصان، تاریکی، نابودی، تحت الشعاع شدن) می‌رود. ولی صدقات رو به افزایش و رشد دارد. رباخوار از نعمت‌ها و سرمایه‌های معنوی و مادی خود و دیگران سوءاستفاده می‌کند و آلوده به پلیدترین گناه است و رابطه محبت خدا و خلق از چنین مردمی که کفر می‌ورزند و نعمت‌ها را کفران می‌کنند و آلوده به گناه‌اند، قطع می‌شود: «

بعد از این دو آیه (و آیه‌ای که در آن وعده پاداش به ایمان، عمل صالح، اقامه صلوات و ایتاء زکات آمده) آخرین مرحله، حکم قطعی ربا و فرمان

«سود و زیان حاصل از سرمایه و کار به سود و زیان هر دو طرف است، نه یک طرف. بنابراین، [معامله ربوی] از جهت ماهیت و آثار شبیه هیچ‌یک از معاملات صحیح نیست؛ چنان‌که از جهت مورد معامله (کالا) هم مانند دیگر معاملات نیست، زیرا در معامله ربوی متعارف مَبِيعٌ ثَمَنٌ (پول) واقع شده که از وضع طبیعی و اقتصادی خارج گردیده و به صورت کالا و مَثْمَنٌ درآمد. قیام و استقلال فکری و عملی فرد و اجتماع بر اساس قراردادها و مبادلات صحیح اقتصادی است که در اثر آن تولید و توزیع باید منظم و عادلانه انجام گیرد و ربا چنین نیست. رباخواری موجب اختلال این اساس و اختلال استقلال و قیام افراد و مجتمع است. از آیه پنجم سوره نساء: «

« و آیه ششم سوره مطففین (کم‌فروشان): «

« و آیه ۲۷۵ سوره بقره: «

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

« رابطه اقتصاد با قیام

و استقلال فکری و اجتماعی از نظر قرآن تبیین شده است.

۱- «خداوند هیچ کفرپیشه آلوده به گناهی را دوست نمی‌دارد.» بقره (۲)، ۲۷۶. معاملات صحیح از نظر اسلام، پیش از شرایط و حدود خاص، مبتنی بر عمل و تولید است و ربا چون رابطه با عمل مَثْمَنٌ و تولید ندارد، معامله نادرست و اقتصاد ربوی رو به محاق می‌رود. در مقابل ربا صدقات است. صدقات توزیع مال حلال بر حسب احتیاج در راه حق و خیر است که در نتیجه آن افتادگان برمی‌خیزند و قدرت فکری یا جسمی نیازمندان به کار می‌افتد و روابط اجتماع و تضامن محکم می‌شود. با همان مقیاس که رباخوار خون طبقات مولد و نیازمند را می‌مکد و بدن و دست و پای آنان را که باید بار زندگی خود و دیگران را بکشند، لاغر می‌کند و در نتیجه قیام و استقلال و اقتصاد رو به فنا یا محاق می‌رود. صدقات و حسن رابطه اقتصادی و دستگیری و محبت، فرد و اجتماع و اقتصاد را رو می‌آورد و نمو می‌دهد: «و یربی الصدقات»

الغای سودهای ربوی است که از زمان جاهلیت بر عهده اشخاص مدیون باقی مانده بود:»

«.

در این دو آیه، بر مبنای تعهد ایمانی و تقوا، دعوت شده است که سرمایه‌داران و رباخواران سودهای ربوی را واگذارند. این انقلاب اقتصادی را، نخست قرآن، از انقلاب فکری و معنوی و بدون شدت و تحمیل آغاز کرده تا اگر خود به حکم ایمان تن ندادند، باید آماده جنگ و انقلاب خونینی باشند. («بحرب» اشاره به جنگی خاص است که از دیگر جنگ‌ها و انقلابات اسلامی جداست) جنگی با خدا و رسول یا از جانب خدا و رسول برای حمایت از حق و عدل و نجات محرومین و بیچارگان. این جنگ تا بازگشت این طبقه ممتاز رباخوار از عمل خود و توبه آنان به پا خواهد بود. اگر توبه کردند، فقط سرمایه اصلی از آن آنان خواهد بود که نه ستم کنند و نه مورد ستم واقع شوند. سرمایه اصلی از آن آنان است مشروط به آنکه مدیون، توانایی ادای آن را داشته باشد وگرنه باید مهلت داده شود تا مگر توانا گردد:»

« ولی خیر و سود بیشتر

در این است که از همان سرمایه هم چشم ببوشند و آن را از صدقات به حساب آورند.

توجه و دقت در این آیات، روش قرآن را در حل مشکلات و علاج بیماری‌های نفسانی و اجتماعی می‌نمایاند که چگونه به تدریج و با متوجه ساختن انظار و هشیار کردن نفوس به زشتی و آثار و عواقب رباخواری و بدون تحمیل و برافروختن کینه‌های طبقاتی، این بیماری را از متن اجتماع و

۱- «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا بگیرید و آنچه از ربا به عهده اشخاص باقی مانده واگذارید، اگر در حقیقت مؤمن‌اید. اگر وانگذارید، پس با خدا و رسولش اعلام جنگ کنید و اگر توبه کردید، سرمایه‌های شما برای خودتان باشد. نه ستم کنید و نه ستم بکشید.» بقره (۲)، ۲۷۸ و ۲۷۹.

۲- «و اگر مدیون تنگدست باشد، پس مهلتی دهید تا گشایشی پیدا شود. و اگر درگذرید و صدقه کنید، بهتر است برای شما، اگر می‌دانستید.» بقره (۲)، ۲۸۰.

نفوس عامه ریشه‌کن کرد و به کسانی که در این کار خود پایداری کنند، اعلان جنگ داد. قرآن، هیچ عمل منکر و حرامی را به این صورت و با این شدت منع نکرده است.

تشخیص ربا

آنچه از این آیات به صورت واضح و قطعی فهمیده می‌شود، تحریم ربا و تشدید در جلوگیری از آن است. مقصود قرآن از کلمه «ربا» و تشخیص آن از دیگر معاملات سالم و حلال از چه راه است؟ از سه راه می‌توان منظور قرآن را درک کرد و معاملات ربوی را از غیر ربوی تشخیص داد. اول: فهم [معنی] لغت «ربا». دوم: معاملاتی که با این عنوان در محیط و عصر نزول قرآن رایج بوده است. سوم: سنت ناشی از قول و عمل رسول اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع). در تطبیق این گونه احکام، مستند فقها جز این امور نیست.

از لغت «ربا»، که به معنای افزایش و تورم است،^۱ و استعمال این لغت در بعضی از معاملات، روشن می‌شود که معامله ربوی به آن دسته از معاملات اطلاق می‌شود که در آن‌ها سرمایه خود به خود و بدون عمل مفید افزایش می‌یابد. و چون معامله ربوی، اغلب یا منحصر، در عصر ظهور اسلام از راه قرض پول بوده است از این نظر باید ربای ممنوع منحصر به ربای عاید از راه قرض پول باشد. ولی سنت گذاران اسلام که مفسر و مبین نظر قرآن‌اند، قسمتی از معاملات [دیگر] را هم مشمول عنوان ربا دانسته و آن را تحریم کرده‌اند. مقیاس این قسم معاملات ربوی مبادله دو کالا با اضافه است که از یک نوع و مکیل یا موزون باشد.^۲ بنابراین، ربا از نظر اسلام منحصر به قرض یا صرف که مبادله پول با ربح است، نیست.

برای حریم گرفتن از ربا (سودبری بی حساب و بدون عمل مفید) مبادله سلفی پول به پول و بلکه کالا به کالای هم‌نوع را، گرچه در مقدار یکسان

۱- ابن منظور، محمدبن مکرم، لسان العرب، بیروت، دارصادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق، ج ۱۴، ص ۳۵.

۲- کالاهای مکیل و موزون عموماً کالاهایی است که مورد احتیاج عامه و از مواد غذایی است. به این جهت، در مبادله آن با کیل یا وزن دقت بیشتری می‌شود. عموماً دو کالای مکیل یا موزون از یک نوع در هر دو یک مقدار کار و قدرت بشری صرف می‌گردد.

باشند،^۱ و، همچنین، نسیه کالا به کالای ناهمنوع را با سود (بنابر احتیاط) تحریم کرده‌اند.

ممنوعیت گنجینه کردن زر و سیم در اسلام

قرآن، همچنان‌که ربا را که سودبری بدون عمل و موجب تمرکز ثروت و خارج شدن پول از مجرای اقتصاد صحیح است، تحریم کرده؛ به طور کلی جمع و ذخیره زر و سیم را، از هر طریق که باشد، منع کرده است. تهدید و تعمیم این آیه تأویل‌بردار نیست: «

«.

۱- بیع سلف فروختن کالایی در ذمه و در وقت معین آینده در مقابل ثمن نقد است، ولی نسیه خریدن و دریافت کالا در مقابل بها و ثمن در ذمه است. تحریم این نوع مبادلات، که شرط گذشت زمان در آن‌ها قید شده، بنابر ارزش گذشت زمان است: «لا أجل قسط من الثمن.» گرچه حرمت و بطلان معامله در بعضی از این موارد را همه فقها اتفاق نظر ندارند، ولی نظر راجح فقهای امامیه همین است که ذکر شد. آن افزایشی را که از به کار انداختن سرمایه در راه تولید یا کار حاصل شود، «ربح» گویند. بنابراین، ربا افزایش خود به خود و با جذب اموال دیگران و بدون عمل است؛ ولی ربح افزایش از طریق عمل به حساب می‌آید: «

آنچه [از ربا] پیش آورید که در اموال مردم افزایش یابد، پس نزد خدا افزوده نمی‌شود. روم (۳۰)، ۳۹. در قرآن ربا در مقابل بیع بیان شده. بنابراین، از نظر قرآن ربا افزوده شدن ثروت از اموال مردم بدون مبادله صحیح و بیع است.

۲- «شما، ای کسانی که ایمان آورده‌اید، (بدانید و متوجه باشید) بسیاری از احبار و رهبان (پیشوایان دینی یهود و نصارا) اموال مردم را به باطل می‌خورند و مردم را از راه خدا باز می‌دارند و آن کسانی که گنجینه می‌کنند طلا و نقره را و آن‌ها را در راه خدا انفاق نمی‌کنند، پس بشارت بده آنان را به عذابی بس دردناک، روزی که در آتش جهنم آن را تابیده، سپس به آن بر پیشانی و پهلو و پشت آنان داغ گذارده شود. این است آنچه برای خود ذخیره و گنجینه کردید؛ پس بچشید آنچه را خود در پی ذخیره آن بودید.» توبه (۹)، ۳۴ و ۳۵. این آیه گروندگان به دعوت اسلام را از دو گروه برحذر داشته است: یکی دنیاپرستانی که به لباس دین درمی‌آیند که هم، به باطل و بدون خدمت و عمل مفید، محصول کار و رنج دیگران را می‌خورند و هم در چهره دین و نمایندگی از خدا، راه مردم را به سوی خدا می‌بندند و سد می‌کنند. گروه دیگر آزمندانی که ذخایر و سرمایه‌های عمومی را برای خود ذخیره می‌کنند. قرآن این دو گروه دین‌نما و مال‌پرست

←

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر این آیه، روایتی از حضرت باقر(ع) نقل کرده که فرمودند: «خداوند گنجینه (جمع و ذخیره) کردن زر و سیم را حرام کرده و به انفاق آن در راه خدا امر فرموده است.»^۱ از امیرالمؤمنین علی(ع) روایت شده که فرمود: «زاید بر چهار هزار درهم گنج است، خواه دارنده آن زکاتش را داده یا نداده باشد و کمتر از آن نفقه است.»^۲ عیاشی نقل کرده که از حضرت باقر(ع) درباره این آیه سؤال شد، فرمود: «مقصود (از گنجینه کردن) بیش از دوهزار درهم است.»^۳ اختلاف این دو حدیث در مقیاس گنجینه بر حسب اختلاف وضع زندگی و اقتصاد عمومی است. در حقیقت، آنچه برای مصرف زندگی باشد، نفقه و آنچه بیش از زندگی و معاش ذخیره شود و منظور همان جمع و نگهداری باشد، مشمول عنوان گنجینه و به حسب ظاهر و صریح آیه و روایات مفسر این آیه، حرام است.

سوره «هُمَزَه»، با آیات کوتاه، محکم، هراس‌انگیز و طنین‌اندازش، آثار اخلاقی و اجتماعی و عواقب جمع و ذخیره ثروت را بیان کرده: «

«.

را، از جهت همکاری‌ای که با هم دارند و زبانی که به زندگی و استقلال اقتصادی و فکری و استعدادهای مادی و معنوی مردم می‌زند، در یک آیه و یک ردیف آورده است. تاریخ قرون وسطای مغرب زمین شاهد گویای همکاری این دو گروه و زبان‌های مادی و معنوی و ستم‌های آنان است. آتش آز و حرص و خودخواهی آنان، که از گذشته تاریخ و درد آنان شعله‌ور شده هنوز زبانه می‌کشد. فریبکاری‌ها و ستم‌ها و دروغ‌های آنان که در عین دعوت به خدا و تقوا در اعمال و رفتارشان آشکار است، داغ‌های باطله‌ای است که بر پیشانی و اعضای ظاهر آنان نمایان است. هرکس چشم باز داشته باشد، پیش از آخرت و محضر عدل پروردگار، شراره‌های آتش را در کانون درون این جهنمیان می‌نگرد و بطلان ادعا و گفتارشان را در ظاهر جوارحشان می‌بیند.

۱- قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، قم، دارالکتاب، چاپ چهارم، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۲۸۹.
 ۲- مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار الجامعة لدرر اخبار الأئمة الأطهار، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ق، ج ۸، ص ۲۴۳.

۳- عیاشی، محمدبن مسعود، کتاب التفسیر، تهران، چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰ق، ج ۲، ص ۸۷.
 ۴- «ویل (عاقبت هول‌انگیز) برای کسانی است که با حرکات و گفتار و اشاره، مردم را استهزا می‌کنند و سبک می‌گیرند (یا حقوق و شخصیت آنان را درهم می‌شکنند). آن کسانی که مالی گرد آورده و شماره کرده‌اند. اینان می‌پندارند که مال آنان جاویدانشان ساخته. این چنین نیست، هرگز! اینان در حطمة پرتگاه خردکننده و پایمال‌کننده. پرت و دور افکنده خواهند شد.» همزه(۱۰۴)، ۵-۱.

←

با توجه به این گونه آیات، هیچ کس نمی تواند اظهار شک و تردید کند که خطرناک ترین و منفورترین اعمال، جمع و ذخیره و تمرکز ثروت، به خصوص زر و سیم است. پیشوایان اسلام هم نظری جز این نداشتند. بنابراین، مال اندوزی در میان مسلمانان پس از انحراف از اصول تعالیم اسلامی، مانند دیگر انحراف ها، رایج گشت.

در کتب اسلامی و احادیثی که از پیشوایان اسلام رسیده خطر مال اندوزی بیش از هر خطری اعلام شده است: *خصال* از رسول اکرم (ص) نقل کرده: «دینار و درهم گذشتگان شما را هلاک کرد و هلاک کننده شماست.»^۱ *مجمع البیان* از رسول خدا (ص) نقل کرده که وقتی آیه «

« نازل شد، سه بار فرمود: « (نابود باد طلا و نقره.)
این سخن بر اصحاب گران آمد و عمر پرسید: پس چه مال و سرمایه ای برای خود کسب کنیم؟ فرمود: «زبان ذاکر و قلب شاکر و زن با ایمان کمک کار در دین.»^۲ کافی روایت کرده که از حضرت صادق (ع) سؤال شد که زکات در چه اندازه از مال واجب می شود؟ فرمود: «مراد زکات ظاهر است یا باطن؟» گفت: هر دو. فرمود: «زکات ظاهر در هر هزار (نقد و پول)، بیست و پنج است؛ اما زکات باطن آن است که هر چه برادر مسلمان تو به آن محتاج تر

← بعد از این آیات، قرآن جهنم و عذابی را که متناسب با روش و خوی این گروه است، می نمایاند و از گرفتار شدن آنان به چنان جهنم و عذابی خبر می دهد؛ جهنمی که آنان را خرد و پایمال می کند. آتشی که برافروخته شده و از درون و برون سر برمی کشد و از هرسو، چنان فرامی گیردشان که راه نجات بر آنان بسته می شود. این عذاب (دورافکنده شدن و پرت شدن در حطمه) چگونه و از چه برافروخته شده؟ از آنجا که این ها، به خیال اینکه مال وسیله تأمین بقاست، در گرد آوردن آن به هر وسیله همت گماشتند تا آنجا که بهره برداری آنان از مال به حد شماره و حساب کردن آن درآمد (کار مال پرست به آنجا می رسد که بهره اش از جمع مال فقط دلخوش بودن به مقدار و شماره آن است). اینان با اتکا به قدرت مال، خود را از دیگران ممتاز و برتر داشته و شأن و حیثیت دیگران را با همز و لمزشان درهم می شکنند.

۱- شیخ صدوق، محمد بن علی، *الخصال*، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۴۳؛ کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ج ۲، ص ۳۱۶.

۲- طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، ناصر خسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۴۱.

است، برای خود برنگزینی. خدا این اموال و سرمایه‌ها را به شما داده تا آنها را به مقصودی که برای آن قرار داده است مصرف کنید و برای آن نداده تا برای خود ذخیره سازید.»^۱

سند و شعار ابوذر غفاری، در برابر رباخواران قریش و غارتگران عرب که در چهره اسلام بر جان و مال مسلمانان می‌تاختند، همین آیه «

« بود. این بزرگ‌مرد صحابی که تعالیم اسلام با دل و جانش آمیخته شده بود، برای هشیار کردن مسلمانان فریب‌خورده و گمراه، از حقایق دین و هدف‌های اسلامی، این آیه و مانند آن و سیره رسول اکرم را در کوچه و بازار و مساجد شهرهای بزرگ اسلامی به یاد می‌آورد. گاهی هم این آیه را در کنار و در اندورن کاخ‌های باشکوه والیان اموی با بانگ بلند و شورانگیز تلاوت می‌کرد. بعد از تبعید از کوفه به شام و از شام به مدینه و پیش از تبعید به ربه‌ذ [روزی] وارد دربار عثمان شد. زجرها و شکنجه‌ها چنان در این پیرمرد لاغر اندام اثر کرده بود که نمی‌توانست به پای خود بایستد؛ عثمان هم اجازه نشستن به وی نداد، در همان حال که به عصا تکیه داده بود، دید در برابر عثمان پول‌های انباشته‌ای است که اطرافیان وی مانند لاشخوار چشم به آن دوخته‌اند. ابوذر پرسید: این چه مالی است؟ عثمان گفت: صد هزار درهم است که از بعضی نواحی رسیده و می‌خواهم به همین قدر بر آن افزوده شود تا بینم چه بایدهش کرد. ابوذر گفت: صد هزار درهم بیشتر است یا چهار دینار؟ عثمان جواب داد: معلوم است، صد هزار درهم. ابوذر گفت: آیا به خاطر نمی‌آوری که من و تو شب‌هنگام بر رسول خدا (ص) وارد شدیم و آن حضرت را چنان افسرده و اندوهناک دیدیم که به ما توجهی نکرد و چون صبحگاه به محضرش رسیدیم، او را خوشحال یافتیم و از اندوه شب و خوشحالی روز پرسیدیم و حضرت فرمود: «چهار دینار از فیء مسلمانان باقی مانده بود که تقسیمش نکرده بودم. بیم آن داشتم که مرگم فرا رسد و آن نزد من باشد. اکنون که آن را تقسیم کردم (و به مستحقش رساندم) آسوده‌خاطر شدم.»

۱- کلینی، محمدبن یعقوب، همان، ج ۳، ص ۵۰۰؛ حرعاملی، محمدبن حسن، تفصیل وسائل الشیعه
إلی تحصیل مسائل الشریعہ، قم، مؤسسه آل‌البیت لإحياء التراث، اول ۱۴۰۹ق، ج ۹، ص ۵۰.

عثمان به سوی کعب‌الأحبار^۱ که در کنارش نشسته بود، متوجه شد و گفت: ای اباسحاق، تو چه می‌گویی درباره کسی که زکات مال خود را پرداخته. آیا دیگر بر عهده او چیزی هست؟ کعب گفت: خیر، اگر چنین کسی خشتی از طلا و خشتی از نقره برای خود روی هم نهد، بر او چیزی واجب نیست. ابوذر بی‌درنگ با عصای خود بر سر کعب کوفت و گفت: ای زاده زن یهودی کافر! تو چه حق داری که در احکام مسلمانان اظهار نظر کنی؟ سخن خداوند عزوجل از سخن تو راست‌تر است که فرمود:»

... «عثمان که از شدت خشم برافروخته شده بود، گفت: ای ابوذر، تو پیر و خرفت شده‌ای و خرد از سرت رفته. اگر از صحابه رسول خدا نبودی بی‌درنگ کشته بودمت. ابوذر گفت: دروغ گفتی! ای عثمان، وای بر تو! حبیب رسول خدا(ص) به من خبر داد و گفت: ای ابوذر، نه تو را می‌فریبند و نه تو را می‌کشند؛ اما خردم آنقدر به جا و باقی است که حدیثی را از رسول خدا به یادم بیاورد. این حدیث درباره تو و قوم تو است. عثمان پرسید: درباره من و قوم از رسول خدا چه شنیدی؟ گفت: آری، شنیدم که می‌فرمود: چون خاندان ابوالعاص به سی مرد برسد، مال خدا را در میان خود دست به دست می‌گردانند و دین خدا را وسیله خیانت و فساد می‌سازند و بندگان خدا را به بندگی و خدمتگزاری خود می‌گیرند؛ با شایستگان جنگ آغاز می‌کنند و از تبهکاران حزب می‌سازند.^۲

عثمان گفت: ای گروه اصحاب محمد(ص)، آیا هیچ‌یک از شما این حدیث را از رسول خدا شنیده‌اید؟! اطرافیانش جواب دادند: خیر، ما این حدیث را از رسول خدا نشنیدیم. عثمان: علی را بخوانید. امیرالمؤمنین، علی(ع)، آمد. عثمان از حضرت پرسید: ای ابوالحسن، بشنو چه می‌گوید این پیر دروغ‌پرداز! علی فرمود: ای عثمان، دروغ‌پرداز نگو! من خود از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: آسمان سبز سایه نیفکنده و زمین تیره در برنگرفته،

۱- کعب‌الأحبار از علمای یهود بود که به اسلام گرایید و در دربار عثمان نفوذ یافت و از حاشیه‌نشینان دربار وی گردید. از بیت‌المال مسلمانان متنعم بود و در احکام اسلام اظهار نظر می‌کرد.

۲- حدیث چنین است: «إِذَا بَلَغَ أَلُ أَبِي الْعَاصِ ثَلَاثُونَ رَجُلًا صَبَرُوا مَالَ اللَّهِ دَوْلًا، وَ كِتَابَ اللَّهِ دَغْلًا وَ عِبَادَةَ خَوْلًا وَ الْفَاسِقِينَ جَزْبًا وَ الصَّالِحِينَ حَرْبًا.» مجلسی، محمدباقر، همان، ج ۱۸، ص ۱۲۶.

صاحب لهجه‌ای را، راستگوتر از ابوذر. صحابیانی که در مجلس حاضر بودند گفتند: علی راست می‌گوید. ما این سخن را از رسول خدا شنیدیم. ابوذر که اشک از چشمانش جاری بود، گفت: وای بر شما! همه شما به سوی این مال گردن کشیده‌اید و گمان دارید که من بر پیغمبر خدا دروغ می‌بندم! آن‌گاه در حالی که چشم به سوی آنان می‌گرداند، پرسید: بهترین شما کیست؟ اطرافیان عثمان جواب دادند: تو می‌گویی که تو بهترین مایی. ابوذر گفت: آری، حبیبم رسول خدا در این جبهه چشم از دنیا بست. و آن جبهه را اکنون من در بر دارم و شما بدعت‌های بسیاری نهاده‌اید و خدا از شما بازخواست‌کننده است. عثمان گفت: ای ابوذر، تو را به حق رسول‌الله سوگند می‌دهم که آنچه از تو می‌پرسم به راستی جواب گویی. ابوذر گفت: اگر به حق رسول‌الله هم سوگندم ندهی به راستی جواب می‌گویم. عثمان پرسید: از سرزمین‌ها کجا را بیشتر دوست می‌داری که در آنجا باشی؟ ابوذر جواب داد: مکه را که حرم خدا و رسول خداست، تا در آنجا خدا را عبادت کنم تا مرگم فرارسد. عثمان گفت: نه، تو را به این درخواست گرامی نمی‌داریم؛ از میان سرزمین‌ها کجا برای تو نامطلوب‌تر است؟ ابوذر گفت: ریزه^۱ که [زمانی] بر غیر آیین اسلام در آنجا به سر می‌بردم. عثمان گفت: به همان سو روانه شو!

۱- ریزه دهکده کوچکی در سه میلی مدینه بوده که اکنون اثری از آن باقی نیست.

۲- قمی، علی بن ابراهیم، همان، ج ۱، ص ۵۱. شورای خلافت، که در رأس آن مروان بن حکم، اشراف‌زاده اموی و مطرود اسلام، قرار داشت، رأی داد که ابوذر تبعید شود. از ابن عباس روایت شده است که به دستور عثمان در میان مردم اعلام کردند که هیچ کس حق ندارد ابوذر را مشایعت کند یا با او سخن گوید. مروان همراه گروهی از پاسبانان مراقب ابوذر را از مدینه خارج کردند. امیرالمؤمنین علی و حسنین (ع) و عمار و عقیل برای مشایعتش از مدینه بیرون رفتند. امام حسن خواست با ابوذر سخن گوید، مروان بانگ زد: ای حسن! مگر نمی‌دانی امیرالمؤمنین از سخن گفتن با او منع کرده است. اگر نمی‌دانی بدان! امیرالمؤمنین، علی، با تازیانه بر سر مرکب مروان کوفت و بانگ زد: دور شو! خدا زشت‌رو به آتش درکشد! مروان سرافکنده و خشمناک برگشت تا به عثمان گزارش دهد. [در این هنگام] مردم با ابوذر وداع کردند. آن‌گاه امیرالمؤمنین در وداعش سخنانی به این مضمون فرمود: «ای ابوذر، تو برای خدا به خشم آمدی، پس امیدت به او باشد. این گروه از ترس دنیای خود از تو بیمناک شدند و تو برای دین خود از آنان اندیشیدی. اکنون آنچه برای آن از تو بیمناک شدند در دستشان واگذار و آنچه بر آن از آنان

ابوذر که از مسلمانان صدر اول و گزیده اصحاب رسول خدا(ص) بود،^۱ از ظاهر آیه «
داشت که هیچ مسلمانی حق ندارد بیش از رفع احتیاج مال اندوزد. مال (که) مقیاس عمومی اش طلا و نقره است) چون بیش از احتیاج باشد در نظر او «کنز» است (زیرا لغت «کنز» به معنی ذخیره کردن بیش از احتیاج است) و روش رسول خدا و دیگر اصحاب خاص را مؤید ظاهر قرآن می‌دانست. امثال عمار و یاسر و مقداد و سلمان فارسی که امیرالمؤمنین علی(ع) را شاخص کامل دین و ولایت بر مسلمین می‌دانستند با ابوذر هم عقیده بودند. اینان آنچه

«اندیشیدی همراه خود ببر. وه که چه نیازمندند به آنچه تو از آن بازشان داشتی و تو چه بی‌نیازی از آنچه منعت کرده‌اند! فردا خواهی دانست که کی سود برده است و کی حسودانش بیشتر است. اگر آسمان‌ها و زمین به روی بنده‌ای بسته باشد، پس از خدای بترسد، خداوند برای او گشایش فراهم می‌سازد. انس تو تنها به حق باشد و وحشت از باطل. اگر تو دنیای آنان را می‌پذیرفتی، تو را دوست می‌داشتند و اگر بخشی از دنیای آنان را از آن خود می‌کردی، تأمینت می‌دادند.»
نهج‌البلاغه، خطبه ۱۳۰. سپس امیرالمؤمنین(ع) به حسنین(ع) فرمود: «با عمومی خود وداع کنید.»
۱- ابوذر در آن زمان ایمان آورد که مسلمانان اندک و بی‌پناه و پیوسته مورد آزار و شکنجه‌های کشنده اهل مکه بودند. او نخستین فرد از قبایل عرب بود که دعوت اسلام را با جان و دل پذیرفت و بدون ترس از زورمندان قریش و مردم قبیله، اسلام خود را اعلام کرد. با آنکه عامه مردم به خصوص افراد قبایل بدوی، پیرو قدرت‌اند، چنان‌که پس از قدرت اسلام و پیروزی مسلمانان قبایل بیابانی گروه‌گروه داخل دین خدا شدند، ابوذر یگانه فرد از میان قبایل دور از مکه بود که با شنیدن دعوت اسلام و در حال ضعف و قلت مسلمانان اسلام آورد. از او نقل کرده‌اند که، پیش از ظهور اسلام به نور عقل و فطرت، از شرک و رسوم جاهلیت تبری جست و به توحید و عبادت خدای یگانه روی آورد. از عبدالله بن صامت منقول است که ابوذر به او گفت: ای برادرزاده، من سه سال پیش از آنکه رسول خدا را ملاقات کنم، نماز می‌خواندم. عبدالله پرسید: به کدام سمت؟ گفت: به هر سو که خدا مرا می‌گرداند. او در میان بیشتر مسلمانان نخستین فرد شاخص و بی‌مانند شناخته شده است. رسول خدا درباره وی فرمود: «خدای رحمت آرد بر ابوذر، تنها راه می‌رود، تنها می‌میرد و تنها برانگیخته می‌شود.» برای ابوذر، با اندکی سازش و سکوت همه چیز فراهم بود؛ ولی او در حال تبعید و در بیابانی خشک و سوزان، گرسنه و بی‌کفن از دنیا رفت و دختر بیچاره‌اش جنازه او را بر سر راه گذارد. ابن‌مسعود و همراهانش که از مکه بازمی‌گشتند، بر جنازه‌اش نماز خواندند و دفنش کردند. او به این حال و با آن سوابق چشم از دنیا فروبست، ولی شراره ایمان و عدالتخواهی او زبانه کشید و به صورت انقلاب خونینی درآمد که نخست خلیفه را به خون کشید و سپس حکومت انقلابی امیرالمؤمنین علی از آن سر برآورد.

از بیت‌المال یا از راه دیگر به دستشان می‌رسید به اندازه رفع حاجت برای خود نگه‌می‌داشتند و مازاد [آن] را میان فقراى مسلمین تقسیم می‌کردند. گاهی هم برای مخارج یک سال عایله خود ذخیره می‌کردند. روش خلفای پیش از عثمان نیز چنین بوده است.

در زمان عثمان رانده‌شدگان عرب که از روح اسلام و تعالیم آن ناآگاه بودند بر سر کار آمدند و بر حسب خوی مال‌پرستی خود سنت گذشتگان را نادیده گرفتند و آیات قرآن را تأویل کردند؛ تا آنجا که کعب‌الاحبار، همان یهودی نومسلمان در مجلس رسمی فتوا دهد که هر فرد مسلمانی که زکات مال خود را بدهد، می‌تواند خشتی از طلا و خشتی از نقره روی هم بگذارد. ابوذر و هم‌فکران و هم‌قدمان او می‌کوشیدند که وضع را بر طبق کتاب و سنت تغییر دهند و عثمان را وادار کنند تا بیت‌المال میان مسلمانان، از هر نژاد و هر طبقه‌ای باشند به تساوی تقسیم شود و از گنجینه کردن جلوگیری کنند. ابوذر و هم‌فکران او حق داشتند، زیرا آیات قرآن با قلب و روحشان آمیخته شده بود و اسلام را چنان‌که بود فهمیده بودند. امثال کعب‌الاحبار نیز حق داشتند، زیرا به خصلت نفسانی خود دین را تا آنجا حق می‌دانستند که با تمایلات قدرتمندان و ثروتمندان موافق باشد. خلیفه بیچاره هم در میان این دو نظر متضاد متحیر بود و راه جمعی میان این دو نظر نداشت. در آخر کار هم مغلوب گروه دوم شد و جانش را هم پای آن داد و رفت و عالم اسلام را در فتنه و آشوب گذارد. هنوز هم مسلمانان در میان صراحت قرآن و فتوای پیروان کعب‌الاحبار متحیرند. شگفت‌انگیز است که بعضی از مفسرین، مانند قرطبی، کوشیده‌اند تا به هر صورت آیه را تأویل کنند. این مفسر می‌گوید که این آیه راجع به مسلمانان فقیر صدر اول است.^۱ آیا این نظر با اطلاق و صراحت آیه تطبیق می‌کند؟! مگر قرآن برای یک زمان و یک گروه نازل شده تا همین‌که آنان مستغنی شدند، آیه نسخ شود؟ اینان گویا قرآن را برای جهان و پیامبر اسلام را «رحمة للعالمین» نمی‌دانند. مگر همان مسلمانان فقیر چون ثروتمند شدند به میزان افزایش ثروتشان از ایمانشان کاسته نشد؟ مگر وقتی

۱- قرطبی، محمد بن احمد، *الجامع لأحكام القرآن*، تهران، ناصر خسرو، اول، ۱۳۶۴ هـ، ج ۸، ص ۱۲۵.

که آنان ثروتمند شدند، گروه گروه مردم مسلمان اطراف جزیره و جاهای دیگر با آب و علف به سر نمی بردند؟!!

تجارت محدود و مشروع

تجارت در حقیقت، وساطت میان تولید و توزیع است و تاجر وسیله‌ای است که کالاهای تولیدشده را به مصرف‌کننده می‌رساند. به این سبب، تجارت از لوازم اقتصاد توسعه‌یافته است و پیشرفت آن نشان‌دهنده پیشرفت اقتصادی اجتماعات است. در اصل لزوم تجارت در گردش اقتصادی بحثی نیست. بحثی که در قرن اخیر در گرفته و نظرهایی که اظهار می‌شود، بیشتر در این باره است که آیا این وساطت باید مانند گذشته آزاد باشد یا محدود و منحصر به دولت گردد. این دو نظر، مانند علاقه مالکیت در مقابل هم قرار گرفته است. نظر اول مخصوص و از لوازم آزادی مالکیت خصوصی است که از نظر اقتصاددانان اشتراکی (سوسیالیست‌ها) منشأ سرمایه‌داری ظالمانه است. اشتراکیون با آنکه در طرد مالکیت خصوصی و تجارت آزاد متفق‌اند، در انحصار هرگونه تجارت به دولت اتفاق نظر ندارند. تنها کمونیست‌ها هستند که هر نوع تولید و توزیع را ملی و منحصر به دولت می‌دانند.

تردیدی در این نیست که تجارت آزاد و نامحدود، چنان‌که زندگی گذشته بشر و کشورهای سرمایه‌داری نشان می‌دهد، مانند مالکیت نامحدود، پدیدآورنده طبقات متضاد و موجب محرومیت اکثریت و تجاوزات و سرمایه‌داری بی‌حد می‌شود. با همه تبعات و آثار شومی که مالکیت و تجارت آزاد در بردارد، آیا انحصار وسایل تولید و توزیع در دست دولت راه‌حل نهایی مشکلات و موجب پیشرفت اقتصاد عمومی و توزیع صحیح و آسایش و رضایت عمومی است؟ همین‌که توزیع، مانند تولید، منحصر به دولت گردید، باید دستگاه دولت هرچه بیشتر توسعه یابد و برای نگهداری و اداره آن بودجه‌های سنگین و مأمورین و مراقبینی لازم است که باید زندگی و رفاه همه آنان تأمین شود و به این شکل که همه دستگاه‌های تولید و توزیع در انحصار دولت درآید، اکثریت و بلکه همه مردمی که قدرت عمل دارند، عضو دستگاه دولت می‌شوند و در این صورت دیگر طبقه و ملتی نمی‌ماند که

دولت برای آنان باشد. چنین دولتی از طبقات اداری، نظامی، کارگران و مدیران تولید و کارمندان توزیع تشکیل می‌شود که مجموع اینان به صورت یک طبقه به نام دولت درمی‌آید و باید زندگی و رفاه همه آنان تأمین گردد و چون حقوق و مزد دستگاه‌ها و ادارات توزیع و تأمین شده است، هیچ محرکی برای یافتن مشتری و بازارهای داخلی و خارجی وجود ندارد و به طور مسلم جز در موارد ضروری که مصرف‌کننده در پی خرید می‌رود، بازار فروش گرمی برای مصرف کالاهای تولیدی پدید نمی‌آید. در نتیجه، هم قدرت و افزایش تولید رو به نقصان می‌رود و هم سودی که گرداننده دستگاه عظیم حکومت باشد، به دست نمی‌آید، و دولت ناچار است که قیمت کالاها را، برای جبران کمبود خزانه خود، پیوسته بالا ببرد. این [پول] خود مالیات‌های سنگین و غیرمستقیمی است که بر زندگی مصرف‌کنندگان تحمیل می‌شود. مسلم است که با جابه‌جا شدن انسان‌ها و تبدیل مشاغل، غرایز و نفسیات بشری تغییر نمی‌کند؛ بشر همان بشر و غرایز همان غرایز است. نتیجه این تغییرات سلب قدرت از دست گروه‌ها و پایه‌گذاری قدرت سرمایه‌داری مقتدر و بی‌چون و چرای دولتی است، که بدون رقابت و برحسب مصالح صلح و جنگ و سیاست داخلی و خارجی خود، به هر قیمت و در هر شرایطی که خود بخواهد و مقتضی بداند، کالاهای مصرفی را بفروشد. نتیجه نهایی انحصارات دولتی سوء استفاده مأمورین، نداشتن قدرت کنترل، شیوع قاچاق و تورم دستگاه‌های بازرسی و پلیسی است.

از این مشکلات که بگذریم، برای بشر چیزی مطلوب‌تر از آزادی نیست و این آزادی، جز در حدود حقوق دیگران، نباید محدود شود. با نظر به این حقیقت و واقعیت انکارناپذیر، سلب آزادی بشر، در هر شأنی از شئون حیات، چنان ظلمی است که نمی‌توان آن را نادیده و سهل گرفت. این سلب آزادی، خواه از جانب طبقه‌ای باشد یا از جانب دولتی. در میدان عمل و اندیشه آزاد است که استعدادها و ذوق‌های بشری، که با ارزش‌ترین سرمایه‌های طبیعی است، ظاهر می‌شود. از این جهت، آزادی در سرلوحه حقوق بشر، از طرف نظام خلقت و دعوت پیامبران و اعلامیه حقوق بشر قرار گرفته است. با هیچ توجیه و بیانی، حق آزادی در عمل و کار را در حدود قانون و حقوق دیگران

نباید سلب کرد. اقتصاددانان و صاحبان نظریه‌ای که بشر را در حد موجودی اقتصادی ارزیابی می‌کنند و از این دریچه می‌نگرند، به این حق اصیل و اولی توجه ندارند.

فقه اسلامی، با الغای مالکیت خصوصی و منابع عمومی و طبیعی و تحریم ربا و منع از گنجینه (به نص قرآن) و شرایط و حدودی که برای بایع و مشتری و ثمن و مثنّ مقرر داشته، تجارت را در مرز محدود حقوقی آزاد گذارده و انحصار تولید و توزیع را به طبقه خاص یا دولت، جز در موارد خاصی که مصلحت عامه اقتضا دارد، ممنوع کرده است. مقیاس کلی تصرفات و مبادلات و حقوق مالی در این آیه بیان شده: «

»^۱.

این آیه، با اشاره به وضع اولی اموال، هر تصرف و تملک به باطل را تحریم و تجارت با تراضی را استثنا کرده است. اضافه «اموال» به همه مخاطبان: « و بیان »^۲ برای توجه دادن به وضع اولی و طبیعی

۱- «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اموال خود را در میان خود به باطل مخورید؛ مگر اینکه تجارتي از روی تراضی شما باشد. و خود را نکشید، چه خداوند پیوسته به شما مهربان است.» نساء (۴)، ۹. چون خوردن و تغذیه مهم‌ترین و کامل‌ترین تصرف در اموال است، نهی از آن نهی از هرگونه تصرفی است که بیشتر منتهی به خوردن می‌شود. باطل مقابل حق است. تصرف و «خوردن به باطل» آن است که ناشی از عمل مفید و نافع نباشد. ظاهر استثنای تجارت، مانند عموم جمله‌های استثناییه، اتصال است. (مستثنی، که تجارت از روی تراضی است، داخل مستثنی منه، یعنی خوردن به باطل است.) اگر تجارت و اموالی که از این راه به تصرف درمی‌آید، از موارد تصرف و خوردن به باطل ندانیم، استثنا منقطع و برخلاف ظاهر است.

۲- با جمله کوتاه «اموالکم بینکم» به دو مرتبه مختلفه علاقه انسان به اشیا و حکم هر مرتبه‌ای اشاره شده است. مرتبه اول علاقه به مالیت اشیا است. در این مرتبه، هرچه مورد ضرورت و احتیاج باشد، چون بشر به آن متمایل می‌شود، دارای عنوان مالیت می‌گردد. این ارزش مالی اشیا است. این ارزش در وجود انسان و رابطه با موجودات مورد علاقه پدید می‌آید. آنچه وسیله رفع احتیاج باشد، یا در یکی از حواس ظاهر و باطن انسان اثر مطلوب گذارد، دارای ارزش مالی است. اگر انسان نباشد، این مالیت معنا و مفهومی ندارد. با وجود انسان رنگ‌ها و طعم‌ها و آهنگ‌های مطلوب او در صفحات طبیعت و یا صنعت، ارزش مالی می‌یابند. این گونه چیزها که مورد علاقه و میل [آدمی] است مخصوص فرد یا طبقه‌ای نیست و همه در آن شریک‌اند: «اموالکم». پس از این وضع و علاقه

اموال است، که اموال، چه سرمایه‌های طبیعی و چه فراورده‌های اجتماعی، از آن همه است و باید در دسترس همه باشد. [بنابراین،] تصرف خصوصی و تملک فردی به باطل و بدون حق جایز نیست. این حق آن‌گاه برای اشخاص محقق می‌شود که عمل نافع و عقلانی در این تصرفات صورت دهند. نتیجه اینکه حق اعتباری تصرف و تملک در حد حقی است که به مقیاس عمل نافع در اموال صورت بگیرد. آن‌گاه، در آیه تجارت ناشی از تراضی استثنای شده است؛ زیرا تجارت، با آنکه اثر مستقیم و ثابتی در ارزش دادن و یا مفید ساختن اشیا ندارد و کار تاجر این است که کالاهای مفید و باارزش را در دسترس مشتری و مصرف‌کننده قرار می‌دهد و از این کار سود می‌برد و این سود هم مقیاس محدودی ندارد، ولی در گردش اقتصاد و تأمین زندگی و تقسیم کار، به طور کلی، تجارت مفید و یا لازم است.

شرایط و حدودی که فقه اسلامی برای متعاملین و ثمن و مثنی و صحت معاملات مقرر داشته، بیشتر یا همه آن، از سرچشمه قرآن و همین آیه گرفته شده است. معاملاتی که در آن هیچ عمل مفید و مثمیری نباشد، مانند ربا، قمار، بخت‌آزمایی و معاملات زیان‌بخش به حال فرد و اجتماع و غرری^۱ در ثمن یا مثنی و [معاملات] اجباری مستقیم و غیرمستقیم، از تصرفات باطل و غیرمشروع است.

تجارت ناشی از تراضی آن است که متعاملین از هر جهت از وضع ثمن و مثنی و آثار معامله مطلع باشند و با فهم و درک صحیح به آن رضایت دهند.

← اولی و پس از آنکه انسان به صورت اجتماع درمی‌آید و مبادلات پدید می‌آید، اموال در بین واقع می‌شود و به صورت مبادله درمی‌آید. در این مرتبه، هرکس مالی را تصرف کند و در معرض مبادله قرار دهد، باید اثر حق خاصی در آن ایجاد و بر اساس حق تصرف کند: «بینکم بالباطل». مرتبه اول مال است و مشترک، مرتبه دوم ملک است و مبتنی بر حق.

۱- در فرهنگ لسان‌العرب واژه «غرر» به دو معنی آمده است؛ یکی بدین معنا که شخص جان یا مالش را در معرض نابودی قرار دهد و دیگر اینکه غرر آن چیزی است که ظاهری پسندیده و باطنی ناپسند دارد. در تعریف فقهی بیع غرری نیز اختلاف وجود دارد؛ برخی غرر را جهل به صفات بیع (مانند زمان و مکان تحویل مورد بیع) و برخی غرر را جهل به صفات مورد معامله (مانند مقدار جنس مورد معامله) می‌دانند و بیع غرر را بیعی می‌دانند که همراه با خطری محتمل‌الحصول باشد. (ویراستار)

با آنکه عموماً تجارت جز از روی قصد و رضایت طرفین نیست، قید تراضی برای شمول و عموم باید باشد؛ یعنی هیچ نوع اکراه و سلطه‌ای، مباشر یا غیرمباشر، نباید در میان باشد. به قرینه « و » و « رضایت عموم و اجتماع مورد نظر است. هر معامله و تجارتي که به زیان اجتماع و عدم رضایت عامه و با اکراه سرمایه‌داران باشد، غیر مشروع است.

« گویا اشاره به اثر نهایی خوردن و تصرف و تملک به باطل است، چه محرومیت و تضاد طبقاتی و جنگ و کشتاری که در متن اجتماع پیش می‌آید، از آثار بارز باطل خوری و تجارت‌های غیررضایت‌بخش و زیان‌آور است.

در آیه دیگر، به صورت دیگری باطل خوری و آثار آن را بیان می‌کند: «

».

بیان و تصویر این آیه را می‌توان چنین دریافت: چون به ناحق خوردن اموالی که در اصل برای همه است، غیر عادلانه و غیر طبیعی است و به وسیله قدرت و فشار بر طبقات محروم می‌تواند ادامه یابد، مفت‌خواران با دادن مقداری از اموال و ریختن آن به چاه طمع طبقه حکام باید پشتیبانی آنان را جلب کنند. در پی این همبستگی سرمایه‌جویان باطل‌خوار با طبقه حکام است

۱- «اموال خود را که در میان شماست به باطل نخورید، به صورتی که آن مال را به سوی حکام احاله و روانه می‌کنید (دلودلو به چاه حکام می‌ریزید یا به وسیله آن به حکام تقرب می‌جوید) تا به ناحق و به گناه قسمتی از اموال مردم را بخورید، با آنکه می‌دانید.» بقره (۲)، ۱۸۸. در این آیه، بیش از مرحله تحول مال به ملک و حکم هر یک (که در آیه گذشته بیان شده)، به دو مرحله خطیر دیگر اشاره دارد. نتیجه تصرف به باطل و تکامل آن این است که باطل‌خوران همدست حکام می‌گردند و با یکدیگر طبقه خاصی را تشکیل می‌دهند که اموال مردم را با جور و ستم می‌خورند. در این مرحله، حکام از وظیفه اصلی حکومت خارج می‌شوند و به صورت طبقه خاص سرمایه‌بران درمی‌آیند و باطل‌خوری مبدل به ستم‌پیشگی و تجاوز می‌شود. [آن‌گاه] پیوستگی و عدم طبقه، که « اشاره به آن است، به دو طبقه جدا، که « و » مشعر بر آن است، تبدیل می‌گردد. بعضی از مفسرین «باطل» را مرادف تجاوز و غضب و «حکام» را مرادف با قضاات دانسته‌اند، و حال آنکه هر دو کلمه اعم از معنای مورد نظر آنان است.

که طبقه واحدی در برابر دیگر مردم شکل می‌گیرد و در یک اجتماع دو طبقه در برابر هم قرار می‌گیرند و حکومت، که برای اداره و سرپرستی و فصل اختلافات پدید آمده بود، قدرت زورگو و تحمیلی و همبسته با چپاولگران می‌گردد. بنابراین، واقعیتی که قرآن به آن اشاره کرده این است که اساس حکومت، طبقه‌ای که هدفش مال‌اندوزی و سرمایه‌داری است، تصرفات بناحق و خوردن اموال به باطل است. اگر در روابط اقتصادی اجتماع تصرف و تملک از لوازم حقوق حقه باشد و بر همین مبنا معاملات و تجارت انجام گیرد، قدرت سرمایه‌داری و تضاد اجتماعی پایه نمی‌گیرد. مشخص و مبین این حقوق همان شرایط و حدودی است که فقه اسلام برای تحدید ثمن و مثن و بایع و مشتری و عقود قرار داده و در مرز این حدود حق تجارت را، مانند دیگر حقوق، آزاد گذارده است.

نظر عمومی اسلام همین است که آزادی در مرز حقوق باشد و حقوق در محیط آزاد باشد، نه آنکه برای تأمین حق فرد یا گروهی به حق دیگری یا حقوق دیگران تجاوز شود. اسلام، با بیان حقوق و حدود افراد و طبقات، اجرای حقوق و حدود را نخست به عهده ایمان قلبی و سپس در مسئولیت حاکم و دولت اسلامی نهاده است و نظارت دولت را در همه امور لازم شمرده است. امیرالمؤمنین علی (ع) در عهدنامه والی مصر (مالک‌اشتر نخعی) دربارهٔ تجار و صنعتگران (صاحبان صنایع) چنین می‌نویسد:

سپس وصیت مرا دربارهٔ تجار و صاحبان صنایع بپذیر و نسبت به آنان به خیر وصیت کن؛ چه دربارهٔ آنان که در یک جا اقامت دارند و چه آنان که مال و سرمایه خود را برداشته‌اند و در حرکت‌اند و چه آنان که با نیروی بدن خود کار می‌کنند، که اینان مایه‌های منافع عمومی و وسایل بهره و آسایش‌اند. اینان از راه‌های دور و باراندازهای بیابان‌ها و دریاها و دشت و کوه مواد حیاتی و وسایل معیشت به دست می‌آورند- از جاهایی که عامهٔ مردم در آنجاها به هم دسترسی ندارند و هرکس جرئت و قدرت پای گذاردن به آنجاها را ندارد. وصیت مرا دربارهٔ اینان بپذیر و از اینان نگران مباش، زیرا اهل سلم و امنیت و صلح‌اند و از بند و بست‌های سیاسی و توطئه برکنارند. تو خود باید به کارها و گرفتاری آنان، چه آنان که در محضرت هستند و چه آنان که در اطراف بلاد به سر می‌برند، رسیدگی کنی. ولی با این همه، ای مالک، این را هم بدان که در بسیاری از این طبقه خوی سختگیری و تنگ‌نظری

خارج از حد و حرص به جمع ثروت و سودبری قبیح ریشه دارد. اینان دچار خوی احتکار منافع عامه و زورگویی و تعدی در معاملات هستند. و این روش‌ها و خوی‌ها باب‌های تجاوز و زیان به عامه و عیب بر والیان است.

ای مالک، از احتکار جلوگیری کن، زیرا رسول خدا(ص)، خود، از آن جلوگیری کرده است. و باید خرید و فروش آسان انجام گیرد، بر موازین عدل و نرخ‌های خاص، به طوری که به هیچ‌یک از مشتری و بایع اجحاف نشود. پس از آنکه دستور جلوگیری از احتکار را صادر کردی، هر که به چنین کاری دست زد، او را چنان عقاب و تنبیه کن که دیگران عبرت گیرند (بدون زیاده‌روی در تنبیه او).^۱

این عهدنامه مستند و متقن اسلامی دخالت دولت صالح و حاکم را در امر تجارت جایز و در مواقعی لازم شمرده است؛ خصوصاً به لزوم جلوگیری از احتکار و زیر نظر داشتن نرخ کالاها و تعیین قیمت‌ها در این فرمان تصریح شده است. حق دخالت حاکم عادل اسلامی در امور و روابط تجارت و معاملات، بیش از نصوص خاص، مستند به قاعده عقلی و شرعی «الاضرر» است. این قاعده حق تصرفات و مالکیت و معاملات را محدود به مصلحت و عدم ضرر به فرد و اجتماع می‌کند. تشخیص حد ضرری که حق مالکیت و تصرف و قاعده سلطه را محدود می‌کند، به عرف عموم واگذار شده است.^۲

۱- نهج البلاغه، نامه ۵۳، ص ۴۳۸.

۲- قاعده «الاضرر» هم از عقل و مجموع احکام معاملات و حدود آن استفاده می‌شود و هم مدرک خاصی دارد. در کافی و تهذیب، از ابن بکیر، از زراره، از امام محمدباقر(ع) چنین آمده است: سمر بن جندب درخت خرمایی در محوطه خانه مسکونی یکی از انصار داشت و گاه و بی‌گاه، بدون اجازه صاحب‌خانه، وارد خانه می‌شد و به سوی درخت خود می‌رفت. مرد انصاری از او خواست که هنگام ورود به خانه کسب اجازه کند. سمر به درخواست وی اعتنا نکرد. مرد انصاری شکایت خود را نزد رسول خدا برد. حضرت سمر را احضار کرد و شکایت صاحب‌خانه را به او خبر داد. سمر گفت: یا رسول‌الله، آیا در راه ورودی که حق من است اجازه بگیرم؟ حضرت فرمود: درخت خود را بیش از آنچه ارزش دارد به این مرد بفروش. سمر با هیچ ثمنی حاضر به فروش درخت خود نشد. رسول اکرم(ص) فرمود: تو مردی زیان‌رسانی. و به انصاری فرمود: درختش را قطع (یا ریشه کن) کن و به سویش بینداز. »

« کلینی، محمدبن یعقوب، همان، ج ۵، ص ۲۹۲؛ شیخ طوسی، محمدبن حسن، همان، ج ۷، ص ۱۴۶. این حدیث با عبارات مختلف روایت شده است، ولی در متن آن اختلافی نیست. ابن اثیر، در نهجیه، برای فرق میان «ضرر» و «ضرار» چند وجه بیان کرده و گفته است ضرر

بر طبق این اصل و دیگر اصول (مانند اصول مالکیت حاکم نسبت به منابع عمومی و اصل ولایت حاکم عادل اسلامی) حاکم هم حق تصرف در منابع عمومی را دارد و هم، به حسب مصالح مرسله، در اموال خصوصی می‌تواند تصرف کند، و در وقتی که مالیات و حقوق منصوص و مفروض برای پیشرفت مصالح عمومی کافی نباشد، می‌تواند و مجاز است که مالیات‌ها و حقوق دیگری فرض و ایجاب کند، زیرا حاکم اسلامی، که مستقیم و غیرمستقیم و با شرایط خاص ولی امر و واجب‌الاطاعه است، قدرت تصرفش بیش از حق مالکیت فردی و حق حاکمی است که فقط برگزیده مردم باشد. ولی با این قدرت تصرف، حاکم و حکومت اسلامی از حد قانون و مصلحت تجاوز نمی‌کند، زیرا حق مالکیت نیز در حد قانون عادلانه فطری و طبیعی است و اثر آن حق تصرف و توزیع است. اختلال در وضع توزیع نتیجه مالکیت نامحدود و بدون قید و شرط و بدون نظارت است.

بنابراین، توزیع از نظر اسلام حق مالک است؛ پس چرا آن هم با مالکیت و سودبری محدود و قانونی این حق طبیعی از مالک و صاحب حق سلب شود؟ سوء توزیع، مالکیت و سودبری نامحدود است که خود موجب سلب حق مالکیت و تصرف مالکان واقعی است. آیا وضع مالکیت و سوء توزیع محیط سرمایه‌داری مطلق می‌تواند مجوز سلب مالکیت و حق مطلق از مالکین قانونی و حقیقی (به هر صورت که این حق را توجیه کنیم) شود؟ اگر حق عمل برای افراد، که آزاد آفریده شده‌اند، محرز باشد، حق تصرف و توزیع نیز برای فرد عامل مسلم است. به همان اندازه که محصول کار افراد در اختیار و تصرف سرمایه‌دار قرار گرفتن غیرعادلانه و غیرطبیعی است، در اختیار دولت قرار گرفتن توزیع نیز غیرعادلانه و غیرطبیعی و موجب سلب آزادی کلی است. کمترین حق آزادی فرد، اختیار در تصرف کار و محصول کار خود است. از نظر اسلام،

← یک جانبه است و ضرار دو جانبه؛ ضرر ابدایی است و ضرار ثانوی و جزایی؛ ضرر ناظر به سود است و ضرار بدون نظر به سود، بعضی «ضرار» را در اینجا تأکید «ضرر» دانسته‌اند. ابن‌اثیر، مجدالدین، *النهایه فی غریب الحدیث*، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چاپ چهارم،

انحصار تولید و توزیع به دست گروه و طبقه خاص، چه سرمایه‌داران و چه طبقه حاکمه، نامشروع و غیرعادلانه است و این‌گونه تصرفات باید در حدود حفظ مصلحت عموم آزاد باشد و راه نفوذ طبقه خاص و انحصارگر بسته گردد. با حدودی که اسلام، همپای آزادی فردی، برای اصل مالکیت خصوصی و با شرايطی که برای تجارت و معاملات مقرر داشته و با اشیائی که از علاقه مالکیت و مورد معاملات خارج کرده و با معاملات که ممنوع ساخته، سرمایه‌داری ناموزون و جابرانه در میان این حدود و حقوق مبین مجال رشد نمی‌یابد. با همه این‌ها، اسلام برای حفظ کامل تعاون و توزیع صحیح و رفع احتیاجات عامه، انواعی از حقوق مالی را (مانند مالیات مستقیم) به صور مختلف واجب کرده است که، برحسب نوع ثروت و دارندگان و شرایط، هریک از این حقوق مالی نام و عنوان خاصی دارد که مشخص نوع آن است. بعضی از این حقوق ثابت است، مانند زکات و خمس و بعضی غیرثابت، مانند خراج، جزیه و کفارات.

«زکات» مقدار مالی است که از سرمایه‌های تولیدی و نقد، به حساب نصاب معین، گرفته می‌شود و در مصارف خاصی به کار می‌رود. زکات در مواد مورد احتیاج عموم، از محصولات زمین و دام و نقدین (پول طلا و نقره) است.^۱ «زکات فطر» نوع دیگری از زکات است که پس از گذشت سال، در روز عید فطر، به تن‌ها تعلق می‌گیرد. مقدار و شرایط این زکات در کتب فقهی به تفصیل ذکر شده است.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱- شرایط و موارد و نصاب و مقدار زکات در فقه اسلامی به تفصیل بیان شده. فقها موارد زکات را چنین بیان کرده‌اند: غلات چهارگانه (گندم، جو، مویز، خرما)، آنعام سه‌گانه (گوسفند، گاو، شتر)، نقدین (پول، طلا و نقره). بعضی از فقها (مانند ابن بابویه) در مال‌التجاره نیز زکات را واجب دانسته‌اند. در غیر این‌ها از دیگر مواد کشاورزی عموماً [پرداخت زکات را] مستحب می‌شمارند. اهل نظر، برحسب مصلحت و برای تأمین بیت‌المال و در صورتی که موارد منصوص کافی نباشد، در غیرموارد منصوص حق فرض و فتوا دارند. در قرآن حکیم، با آنکه وجوب زکات مکرر و مؤکد ذکر شده و مصارف آن و همه صدقات واجب نیز بیان شده، به موارد تعلق زکات تصریح نشده است. با توجه به وسعت نظر قرآن و محدود بودن روایات و احادیث به اشخاص و محیط‌های معیشت خاص و وضع حال کار سائلین، راه برای اجتهاد و فتوا در غیر موارد منصوص، به خصوص در موارد احتیاج و ضروریات، باز است.

«خمس» حقی است که بر یک پنجم سود و بازیافت تعلق می‌گیرد. هر سودی که از هرگونه کسب و کار، پس از مصارف عادی زندگی، در مدت یک سال به دست می‌آید و آنچه از گنج و غواصی و استخراج معادن و غنایم جنگی [به دست می‌آید] و همچنین اموال مخلوط به حق غیر، که صاحب حق نامعلوم باشد، از موارد تعلق خمس است.^۱

این دو قسم حق مالی در انواع درآمدها ثابت و همگانی است. «خراج» مقدار مالی است که از عین محصول زمین یا قیمت آن گرفته می‌شود. این مالیات بر اراضی خراجی (انفال و فیء) به حسب تشخیص حکومت اسلامی و رضایت کارکنان و کشاورزان و زمین‌داران و مصلحت عامه مردم، بسته می‌شود. [خراج] باید نخست مصروف آبادی زمین و وضع کشاورزان گردد. جامع‌ترین اثر اسلامی درباره وضع خراج و موقعیت و اهمیت کار کشاورزان و حقوقی که از نظر اسلام دارند، قسمتی از همان مکتوب و منشور امیرالمؤمنین (ع) به مالک اشتر است، هنگامی که از جانب آن حضرت به ولایت مصر منصوب گردید. مضمون این قسمت از فرمان حضرت چنین است:

وضع خراج را آنچنان که باید بررسی کن و کار خراج‌دهندگان را اصلاح کن و سامان بخش، زیرا اصلاح وضع خراج و خراج‌دهنده و سامان دادن به آن، اصلاح وضع دیگر مردمان است و صلاح وضع دیگران تنها وابسته به این گروه از مردم است، چون مردم همگی در کفالت خراج و خراج‌دهندگان و روزی‌خوار آنان‌اند. پیوسته باید نظر و اندیشه تو به آبادی زمین بیش از نظر و اندیشه‌ات درباره جلب

۱- فقها در اصل خمس اتفاق نظر و در موارد و مصارف آن اختلاف نظر دارند. سند قرآنی خمس آیه چهل و یکم سوره انفال است: «

و بدانید آنچه غنیمت به دست آوردید، از هرچه باشد، خمس آن برای خدا و رسول و خویشاوندان و یتیمان و درماندگان و واماندگان در راه است.» این آیه موارد تعلق خمس را، مانند مصرف آن، صریحاً بیان کرده است (برخلاف زکات). فقهای اهل سنت خمس را منحصر به غنایم جنگی دانسته‌اند، [ولی] فقهای امامیه آن را به سودها و بازیافت‌ها تعمیم داده‌اند. سند فقهای امامیه، علاوه بر روایات مورد استناد، معنای لغوی « به معنای «بازیافت» و عبارت « است که برای تعمیم آمده است. مصرف اولی خمس سه مورد اول « است که با «لام» اختصاص ذکر شده و مصارف بعد پس از آن است.

خراج باشد، زیرا خراج بدون آباد نگهداشتن زمین به دست نمی‌آید. کسانی که خراج را بدون کوشش در آبادی زمین می‌جویند، به ویرانی زمین‌ها و کشورها کوشیده و بندگان خدا را هلاک کرده‌اند. هیچ‌گاه وضع و کارشان استوار و پایدار نمی‌ماند و اندکی بیش نمی‌پایند. اگر خراج‌دهندگان از سنگینی خراج یا قطع چشمه‌های آب یا باران یا تغییر وضع عمومی زمین، در اثر فراگرفتن آب، یا روی آوردن خشکی شکایت کردند، آن‌قدر که امید به اصلاح کارشان باشد، به آنان تخفیف ده. و هر قدر که مالیات آنان را سبک گردانی، نباید بر تو گران آید، زیرا سبک کردن مالیات‌اندوخته‌ای است که با آبادی زمین‌ها و رونق و جمال سرپرستی به سمت تو باز می‌گردانند و با گرایش دل‌ها و زبان‌های شکرگزار همراه است، و تو خود به افاضه عدل سرشار بین آنان خرسند و سرفراز خواهی شد و با نیروی ذخیره‌ای که از آسایش و رضایت آنان فراهم می‌سازی و وثوق [آنان] به عدالت‌پروری و رفق و گذشت تو، پیوسته تکیه‌گاهی از قدرت سرشار آنان خواهی داشت. با داشتن چنین تکیه‌گاهی، چون از این پس حوادثی روی آورد و تو به آنان روی آوری و مسئولیتی به عهده آنان گذاری، هرچه باشد با خشنودی تحمل می‌کنند، زیرا با آبادی زمین، آنچه تحمل شود، قابل تحمل است. تنها منشأ خرابی و ویرانی زمین ناداری و تنگ‌دستی عاملین زمین است و تنگ‌دستی آنان از آن است که والیان و سرپرستان پیوسته چشم به جمع مال می‌دوزند و برای آن سرمی‌کشند به بقای وضع و زندگی خود بدگمان و غیرمطمئن هستند و از داستان‌های عبرت‌انگیز عبرت نمی‌گیرند.^۱

امیرالمؤمنین (ع)، بر حسب این منشور و بر اساس تعمیم اراضی و دیگر منابع ثروت طبیعی (چنان‌که درباره مالکیت زمین و منابع آن بیان شده)، چند مطلب اصولی و مهم اقتصادی و اجتماعی را به صورت فرمان بیان فرموده است:

۱) اراضی و منابع عمومی، که بر حسب استحقاق و احتیاج و با نظارت حکومت عادل اسلامی میان عاملین توزیع می‌شود، تصرفات در آن‌ها باید بر اساس مصلحت اجتماع باشد.

۲) والیان و متصدیان پیش از بستن خراج (مالیات ارضی)، باید به اصلاح وضع زندگی خراج‌دهندگان پردازند.

۳) پایه و اساس اجتماع، تولیدکنندگان‌اند و بدون اصلاح وضع آنان اجتماع روی صلاح به خود نخواهد دید.

۱- نهج البلاغه، نامه ۵۳، ص ۴۳۶.

۴. پیوسته، پیش از گرفتن خراج، باید نظر و توجه به آبادی زمین‌ها باشد.
۵. خراج گرفتن بدون آبادی، خرابی کشور و نابودی مردم آن را در پی دارد.
۶. پس از بستن خراج، اگر دهقانان و کشاورزان از سنگینی آن یا احتیاج به اصلاح زمین یا به هر علتی شکایت کردند، تا آنجا که کارشان سامان یابد، باید به آنان تخفیف داد.
۷. سبک کردن مالیات بر زمین و فراورده‌های آن فاصله میان حکومت و مردم را از میان می‌برد و به حاکم و اجتماع رونق و زینت می‌بخشد و دولت را محکم و سرافراز می‌سازد.
۸. افاضه عدل در میان طبقه مولد، نیروی سرشار معنوی برای حکومت و تکیه‌گاهی برای آن است که از هر قدرت مادی، در موقع پیشامدها، محکم‌تر و ثابت‌تر است و با چنین نیرویی هر رنج و تحمیلی قابل تحمل است.
۹. فقر و تنگدستی تولیدکنندگان و نداشتن وسایل تولید موجب ویرانی زمین‌هاست.
۱۰. فقر و تنگدستی تولیدکنندگان برای آن است که حکام خود را طبقه‌ای می‌پندارند که فقط نظرشان به دوشیدن مردم و جمع مال است و به بقا و زندگی خود اطمینان ندارند.
- باید توجه داشت که این فرمان (که به حق باید آن را منشور نور در قرن ظلمت نامید) در زمانی صادر شده که دنیا در تاریکی ظلم و ستم بر طبقات مولد و دهقانان به سر می‌برد و در نظر طبقات حاکمه و ملاک، در سراسر جهان، یگانه وسیله آبادی زمین بردگان و بندگانی بودند که نه تنها حقی در کار خود نداشتند، بلکه حقی بر حیات و زن و فرزند خود هم نداشتند و عایدی آن بینوایان از کارشان گرسنگی و تازیانه و مرگ سیاه بود.

۱- جرج جرداق، در جلد اول کتاب صوت العدا الانسا در صفحه ۲۰۴ پس از نقل این فرمان‌های حضرت، می‌نویسد: «این نظر علی درباره احوال و اوضاع مختلف زمین از جهت آبادی و ویرانی آن و مترتب بودن صلاح دولت بر اصلاح وضع کارگر و کشاورز آن‌چنان درست و دقیق است که علوم اقتصادی و اجتماعی امروز همه مؤید آن است، با آنکه از عهد صاحب این نظر قرن‌های طولانی گذشته.» در چند سطر بعد می‌گوید: «چه زمان‌های طولانی بر بشر گذشت که از نظر قوانین و شرایع ارزش انسان و عمل انسانی ساقط بود. چه دوره‌های طولانی بر تاریخ قدیم و ←

مکتوب ۵۱ امیرالمؤمنین (ع) به صورت بخشنامه برای همه کارگزاران خراج بود. در این بخشنامه، پس از نصیحت و ارشاد بلیغ، چنین می‌فرماید:

پیوسته از خود درباره حقوق مردم بازخواست کنید و راه انصاف جویند و برای برآوردن نیازمندی‌ها و تقاضاهای آنان بردبار باشید، چه شما اندوخته‌داران توده مردم و وکلای امت و نمایندگان پیشوایان‌اید. امید هیچ امیدواری را درباره حاجتش قطع نکنید (هیچ‌کس را درباره حاجتش شرمنده و خشمگین نسازید) و از هیچ درخواست‌کننده و صاحب حاجتی روی مپوشانید. هنگام وصول خراج، نه پوشاک زمستانی و تابستانی و حیوانی که با آن کار می‌کنند و غلامی را در معرض خراج نگذارید. برای وصول درهمی به کسی تازیانة مزیند و به اموال احدی، چه مسلمان نمازگزار و چه کافر معاهد، دست مگشایید، مگر آنکه اسب یا اسلحه‌ای در میان اموالشان بیاید که با آن به اهل اسلام تعدی کنند...^۱

خراج، چون بر زمین و محصولات آن بسته می‌شود، از مسلمان و غیرمسلمان برحسب مصلحت و تشخیص گرفته می‌شود.

«جزیه» تنها مالیاتی است که بر غیر مسلمان [به صورت] سرانه بسته می‌شود و مخصوص اهل کتاب (پیروان و وابستگان به آیین‌های خدایی و پیامبران) است. اهل کتاب، با تعهد پرداخت جزیه و حفظ حریم و حرمت حدود اسلام و مسلمانان و پشتیبانی و جاسوسی نکردن برای دشمنان مسلمین، جان و مال و ناموسشان در حریم امن و ذمه اسلام است و در حقوق و حدود با دیگر مسلمانان یکسان‌اند. برای اثبات وابستگی به اهل

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

← جدید بشر گذشت که حکام و دستیاران آنان از بیچارگی و تیره‌روزی رنجبران بهره می‌بردند و این وضع به صورت شرایع استعباد، بلکه کشتار گروه‌ها، درمی‌آمد و تجویز و تحسین می‌شد! از نتایج شوم این روش‌ها و اندیشه‌های وحشیانه این بود که حکام و کاهنان دست به هم دادند و از هم پشتیبانی کردند، تا خون گروه‌گروه مردم را، گاهی به عنوان وطن و ملیت و گاهی به نام خدا و عبادت، بکنند. صورتی از این واقعیت مرسوم را از زبان مورخ دانشمند، «ولز» انگلیسی، بشنوید: «کاهنان به مردمی که زمین را کشت می‌کردند و برای آبادی آن‌ها رنج می‌کشیدند چنین تلقین می‌کردند که این زمین‌ها ملک شما نیست؛ این زمین‌ها ملک خدایانی است که در معابد جای دارند. این خدایان زمین‌ها را به حکام بخشیده و آنان به هرکس از خدمتگزاران و

وظیفه‌خواران خود که بخواهند می‌بخشند.»

۱- نهج البلاغه، نامه ۵۱، ص ۴۲۵.

کتاب احتیاج به شاهد و بیّنه نیست و همان ادعا، تا خلافش ثابت نشده، کافی است. تعهد به این مالیات بر زنان و همچنین بر اشخاص غیرمکلف و ناتوانان، بنا به قول راجح، نیست.

مقدار جزیه را امام یا حاکم عادل، بر حسب مصلحت و توانایی جزیه‌دهنده، تعیین می‌کند، و با آنکه ذمی، چه در داخل کشور اسلامی و یا در خارج، مانند مسلمانان همه‌گونه از حمایت حقوق و حکومت اسلامی برخوردار است، مقدار مالی که به عنوان جزیه می‌پردازد، کمتر از مالی است که مسلمانان با عناوین «زکات» و «خمس» و «کفّارات» به حکومت خود می‌پردازند.

«کفّارات»: در فقه اسلامی قسمی از کفّارات مقدار مالی است که برای جبران بعضی از گناهان باید داده شود، مانند کفّاره مالی قتل، افطار روزه واجب، شکستن عهد و سوگند و نذر، که در کتب فقه به تفصیل از آن بحث شده.

با وجود حکومت اسلامی، به معنای خاص، جمع و صرف این اموال به عهده چنین حکومتی است. در زمان خلفای نخستین، به خصوص در حکومت امیرالمؤمنین (ع)، کارمندان و عمال جمع صدقات، از میان افراد باتقوا و شایسته انتخاب می‌شدند تا مورد احترام باشند و بیش از آنچه واجب است، از مردم نگیرند و حسن نظر مردم را جلب کنند. مهم‌تر و جالب‌تر در دستورهای اسلامی این است که تشخیص مقدار آن را به مردم واگذارده است تا بر اساس ایمان و وظیفه اسلامی، آنچه بر خود واجب می‌دانند، بپردازند. نمونه‌ای از این روش بی‌مانند در وصول مالیات، مکتوب ۲۵ امیرالمؤمنین (ع) است که آن هم به صورت بخشنامه برای عاملین صدقات بوده است. سیدرضی، جمع‌کننده خطب نهج‌البلاغه درباره این مکتوب می‌گوید:

ما مختصری از آن را در اینجا نقل می‌کنیم، تا دانسته شود چگونه آن حضرت پایه‌های حق را برپا می‌داشت و نمونه‌های عالی عدالت را درباره کارهای ریز و درشت و کوچک و بزرگ به صورت قانون و وظیفه تشریح می‌کرد.

ای کاش سید بزرگوار این دستور و دیگر خطبه‌ها و کلمات و مکتوب‌های آن حضرت را به صورت کامل نقل می‌کرد تا این‌گونه ثروت‌های پرارزش اسلامی بیشتر و رساتر در دسترس مسلمانان و مردم دنیا واقع می‌شد. مضمون قسمتی از فرمان عمومی آن حضرت به کارمندان وصول صدقات چنین است:

با اندیشه و پروا از خدای یکتا روانه شو. هیچ مسلمانی را نه‌راسان و بدون رضای آنان از میانشان مگذر؛ بیش از حقی که خداوند در مالشان دارد، از آنان مگیر. چون در سرزمین قبیله‌ای قدم گذاری، بر سر چشمه‌ها و چاه‌های آنان فرود آی و در خانه‌های آنان وارد مشو. سپس، با ادب و وقار به سوی آنان روی آر تا آنکه در میان آنان بایستی و به آنان سلام کنی و از تحیت به آنان هیچ دریغ مدار. آن‌گاه، اعلام کن و بگو: بندگان خدا، مرا ولیّ و خلیفه خداوند به سوی شما فرستاده تا حقی که خداوند در اموال شما دارد، بستانم؛ آیا در اموال شما برای خدا حقی هست که باید آن را پردازید؟ پس اگر گوینده‌ای گفت نه، دیگر به وی مراجعه مکن و اگر صاحب نعمتی تو را پذیرفت و به تو روی خوش نشان داد، با وی روانه شو، بدون آنکه او را دچار ترس کنی، یا ناراحتی برایش پیش آری و هرچه از طلا و نقره داد بستان. اگر گاو و گوسفند و شتر داشت، بدون اجازه در میان آن‌ها وارد مشو و با قهر و تندلی به سوی گله‌های حیوانات آنان مرو. هیچ حیوانی را مرمان و صاحب آن را مرنجان. نخست آن مال را به دو قسمت تقسیم کن، آن‌گاه خراج‌پرداز را در اختیار هر یک از آن دو قسمت مخیر گردان؛ چون قسمتی را برای خود برگزید، آزادش بگذار و متعرض وی مشو. پیوسته به همین ترتیب مال را تقسیم کن تا آنچه باقی می‌ماند، وافی به حق خدا باشد. آن‌گاه، آن را به تصرف خود بگیر. اگر، پس از این تقسیم و تعیین، درخواست فسخ آن را کردند، بی‌دریغ آن را فسخ کن و اقسام را درهم آمیز و تقسیم را از سر بگیر، تا آن حد که مال خدا را تعیین کنی و بستانی.

این فرمان نمونه کامل احترام و آزادی خراج‌پردازان و اختیار آنان در تعیین و پرداخت خراج است و مبین این واقعیت است که از نظر اسلام حکومت و عمال آن وکلای خزانه‌داران امت‌اند، نه مالک و متصرف تام‌الاختیار نفوس و اموال مردم و، بر همین اساس، توده مردم با ایمان و علاقه معنوی جان و مال خود را در راه مصلحت اجتماع به حکومت می‌سپارند. اگر این‌گونه وصول

مالیات و علاقه و ایمان به نظر مردمی چون خواب و خیال است، جای تعجب نیست، چون بیشتر مردم جهان در جوامعی به سر می‌برند که حکومت‌ها بر اجسام مردم فرمان می‌رانند و نفوذی در قلوب و ضمائر مردم ندارند و مالیات‌ها هرچه باشد مانند حکومت‌ها از نظر عامه مردم تحمیلی و بار سنگینی است که با سرنیزه و تازیانه باید حمل کنند.

ولی همین مردم مالیات‌ها و انفاق‌هایی را که مبتنی بر ایمان و عقیده باشد، بی‌دریغ و با رضایت و بدون تحمیل می‌پردازند. اموالی که عامه مردم، در همه جای دنیا و در ایران، از روی ایمان و در راه عقیده انفاق می‌کنند، از جهت مجموع مقدار و اثر اجتماعی و اقتصادی کمتر از مالیات‌های دولتی نیست. مؤسسات علمی و دینی و بهداشتی و سازمان‌ها و ساختمان‌های خیریه و مدارس و معابد و دستگیری‌های بی‌شائبه از درماندگان و مؤسسات تبلیغی با این اموال تأسیس و اداره می‌شود. اگر حکومت‌های جهان و ایران نماینده ایمان و وجدان عمومی مردم باشند، درآمدهای حکومت و وصول مالیات و اداره و عمران و نمو و رشد اجتماعی، مانند اعمال حیاتی بدن و اعضای مختلف آن، با تضامن و آسان و طبیعی و بدون تزاحم و وقفه انجام می‌گیرد.

تنوع و تحرک درآمدهای اسلامی

چون به اصول احکام اجتماعی و اقتصادی اسلام به صورت کامل عمل نمی‌شود، مالیات‌ها و نفقات عمومی اسلام، با عناوین و شرایط خاص خود، غیرمأنوس می‌نماید. اقتصاددانان، که قوانین مالیاتی دولت‌ها را وضع می‌کنند، گروه‌های مخصوصی هستند که با معلومات محدود به یک زمان یا یک گروه [خاص] از مردم و نسبت به اندیشه‌های طبقاتی، که خود منبعث از آن‌اند و بر حسب نظری که درباره رابطه حکومت با مردم دارند، قوانینی وضع می‌کنند که عموماً بی‌روح و محدود و یکنواخت و فاقد بسط و تحرک و تنوع است. از این جهت، با تحولات اوضاع اجتماعی و اقتصادی هر کشور، طولی نمی‌کشد که ناهماهنگی و نارسایی آن‌ها همراه آثار سوئی که در افکار و اوضاع زندگی می‌گذارد، آشکار می‌شود و دولت‌ها مجبور می‌شوند با استمداد از اقتصاددانان و کارشناسان دیگر، قوانین را تغییر و تطبیق دهند. زیان‌های

وضع و نسخ این گونه قوانین، مانند دیگر قوانینی که راجع به اساس و پایه اجتماع و اقتصاد است، به حساب در نمی آید.

با توجه به عنوان‌ها و شرایط مختلف مالیات‌ها و درآمدهای اسلامی، این مطلب به خوبی فهمیده می‌شود که اصول قوانین اسلام در این باره ناظر به گروه‌ها و درآمدها و مصارف مختلف است. با ارتباطی که این احکام با قلوب و تشخیص عموم و همه طبقات دارد، دارای نوعی تحرک و تنوع خاص است که تحول اوضاع اقتصاد عمومی یا تغییر امکانات طبقات مختلف مردم از میزان درآمدها و رشد اقتصادی نمی‌کاهد و وابستگی طبقات را تغییر نمی‌دهد.

علاوه بر این‌ها، حاکم اسلامی، با استناد به اجتهاد و تشخیص مصالح، این اختیار را دارد که در مواقع و موارد استثنایی، مالیات (ضرائب و خراج) بر طبقه‌ای، به سود دیگران و برای مصلحت عموم، وضع کند. (ضرائب معمول در صدر اسلام و زمان خلفا و تغییر مقدار خراج از همین نوع بوده است).

این احکام در زمینه تأسیس اولی روابط مالی دولت با مردم و مردم با مردم است. پس از این اساس، انفاق به صورت پیوسته و نامحدود از لوازم اولی ایمان و تقواست. گرچه انفاق در غیر موارد و موضوعات مذکور عنوان واجب ندارد، ولی در قرآن و سنت آنقدر به انفاق و تعاون نامحدود تأکید شده که از وظایف اولی مسلمانان و در حد واجب است. چنان‌که در قرآن کریم، کمتر کلمه‌ای به اندازه کلمه «انفاق» و مشتقات آن و کلمات هم‌معنای آن ذکر شده. انفاق، از نظر قرآن، از جمله علایم و صفات خاصه متقین است:

» « ؛ « « ؛ همچنین، از

صفات مخصوص نمازگزاران است: «

».

۱- جزیه‌ای که از اهل ذمه گرفته می‌شود و نیز خراج زمین.

۲- «و از آنچه به آنان روزی کرده‌ایم پیوسته انفاق می‌کنند.» بقره (۲)، ۳.

۳- «در اموال آنان حقی است برای سائل و محروم.» ذاریات (۵۱)، ۱۹.

۴- «و در اموال آنان حق معلومی است برای سائل و محروم.» معارج (۷۰)، ۲۴ و ۲۵.

در محیط تربیت کامل اسلامی و رشد ایمان و تقوا، تعاون و تضامن از حد انفاق پیش‌تر می‌رود و [به صورت] اشتراک در اموال و وسایل زندگی، مانند یک خانواده درمی‌آید؛ چنان‌که در صدر اسلام، رسول اکرم (ص) در میان گزیده مسلمانان مهاجر و انصار پیمان برادری بست و با این پیمان آنان در خانه و اموال و وسایل زندگی با هم شریک شدند.

محیط تربیت و روابط اسلامی

محیط تربیت و روابط کامل اسلامی از مجموع تعالیم اعتقادی و اخلاقی و روابط عملی اسلام نشئت می‌گیرد. چون این روابط بر اساس معنوی انسانی است و انسان موجود متطور و متکامل است، روابط، گرچه به صورت ثابت می‌نماید، در معنا متطور است. به این سبب، روابط اقتصادی نیز در یک حدود معین ثابتی نمی‌ماند. صورت این محیط از افرادی که دارای هدف و تفکر خاص‌اند، تشکیل می‌شود. سپس با وظایف و روابطی که به صورت یک واحد اجتماعی منتهی می‌شود، کامل می‌گردد. مجموع فقه اسلامی مبین این وظایف و روابط است. احکام فقه اسلامی به دو قسمت مجزا ولی مرتبط تقسیم می‌شود: «عبادات» و «معاملات». عبادات اعمالی است که فقط به قصد تقرب به خدا صورت می‌گیرد و قصد قربت روح عمل و شرط اولی آن است. معاملات اعمالی است که مربوط به علاقه بین افراد با یکدیگر و با اجتماع است و باید بر طبق مقررات و شرایط خاص هر یک از آنها انجام گیرد.

قصد قربت در عبادت، اندیشه را از محیط محدود خودبینی و سودجویی برتر می‌آورد و محور فکر و عمل را پیوسته به خواست خداوند، که همان صلاح و خیر کلی است، برمی‌گرداند. اثر تکرار عبادت این است که این تحول و تغییر در دید و عمل ثبات می‌یابد. در بعضی از عبادات صورت عبادت در آن نمایان است، مانند نماز و روزه و حج؛ ولی بعضی دیگر در صورت اعمال و روابط اجتماعی یا اقتصادی یا طهارت درمی‌آید؛ مانند زکات، خمس، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، وضو و غسل.

عبادت، به هر صورت آن، در کیفیت دیگر روابط اثر مستقیم یا غیرمستقیم دارد و علاقه‌ها را آگاهانه محکم و پایدار می‌گرداند و جلو می‌برد، به طوری که درک مسئولیت را نسبت به افراد و اجتماع از حساب سود و زیان فردی و احساسات عاطفی و شعور قانونی نافذتر و بالاتر می‌برد و کاملاً وارد مرحله شعور عالی انسانی می‌گرداند. در این مرحله، خیر برای خیر، خدمت برای خدمت، ثروت در راه کمال انسانی و همه برای خدا و مشیت ازلی و حکیمانه او انجام می‌شود. رشد فکری و اجتماعی را جز این نمی‌توان تعریف کرد. قرآن کریم علایم و صفات رشد و رشدیافتگان را چنین بیان فرموده است:

»

«.

از هر کس به قدر استعداد و برای هر کس به قدر احتیاج

این جمله اولین شعار اسلام و آخرین شعار سوسیالیست‌هاست.^۲ از مجموع احکام و تعالیم اسلام راجع به مالکیت و حدود آن این اصل محرز است که مالکیت اشیا و تصرف و بهره‌برداری از این علاقه در حد عمل به معنای وسیع آن است و توزیع (یا انفاق) بر حسب احتیاج است.

۱- «و بدانید که رسول خدا در میان شماست. اگر در بسیاری از امور از شما پیروی کند، به یقین دچار رنج و دشواری می‌شوید؛ ولی خداوند ایمان را اندک‌اندک محبوب شما گردانید و در قلوب شما آن را تزئین کرد و کفر و بدکاری و سرپیچی را به تدریج ناپسندتان کرد. اینان هستند همان رشدیافتگان.» حجرات (۴۹)، آیه ۷. اطاعت از رسالت انسان را به آنجا می‌رساند که ایمان، خود، مطلوب و محبوب می‌شود و جمال آن دل‌ها را می‌آراید و کفر و فسق و سرپیچی از حق، خود، ناپسند می‌گردد و خودداری از این‌ها دیگر برای سود و زیان یا ترس و طمع نیست و این همان رشد فکری و اخلاقی است.

۲- اولین شعار سوسیالیسم «از هر کس به قدر استعداد و برای هر کس به قدر کار» است. می‌گویند این شعار در آغاز تحول سوسیالیستی باید مورد نظر و عمل باشد. پس از تحقق کامل این شعار و تکامل رشد تولید و توزیع، شعار «از هر کس به قدر استعداد و برای هر کس به قدر احتیاج» عملی می‌شود. با آنکه جمله دوم این شعار «برای هر کس به قدر احتیاج» با اصول ارزش کار و مالکیت و توزیع به قدر کار و تولید سازگار نیست، بر پایه تکامل ناچار شده‌اند، این شعار را، که مبتنی بر وجدانیات است، عنوان کنند و بپذیرند.

این اصل با احکامی که مبین روابط اولی اقتصاد اسلامی است، پایه‌گذاری می‌شود. پس از این پایه‌ها، در مرتبه کمال ایمان و رشد فکری و پیوستگی اجتماعی، به شعارهای برادری: «^۱ و تعاون بی حد و بی دریغ:»
 «^۲ و انفاق از هرچه در امکان است:»
 «^۳ و به کار بردن همه امکانات و کوشیدن در راه خدا و خیر:»
 «^۴ باید عمل شود.»

این مراتب در آیات قرآن و احکام اسلامی و عمل مسلمانان مشهود است. تحول فکری و اجتماعی مسلمانان نخستین، در مکه و مدینه، نمایاننده صور مختلف و متطور روابط مسلمانان است.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۳- «جز این نیست که مؤمنان باهم برادرند.» حجرات (۴۹)، ۱۰.

۱- «در نیکوکاری و پروا پیشگی با یکدیگر همکاری کنید.» مائده (۵)، ۲.

۲- «و از آنچه روزی آنان کرده‌ایم، انفاق می‌کنند.» بقره (۲)، ۳.

۴- «و با مال و جانانتان در راه خدا جهاد کنید.» توبه (۹)، ۴۱.